

تحلیل تطبیقی رویکردهای نظریه داده بنیاد

نویسنده: مهدی ابراهیمی^۱، میلاد دائی نبی^۲

چکیده

نظریه داده بنیاد یکی از استراتژی‌های پژوهش کیفی است که به صورت روزافزون مورد توجه و استفاده پژوهشگران قرار گرفته است. حداکثرسازی کیفیت یافته‌های یک پژوهش مستلزم فهم بنیان‌های فلسفی و تسلط بر استراتژی‌های پژوهش و گزینش رویکرد مناسب با آن است به نحوی که آثار آن، موجب بازطراحی اجرای پژوهش و عناصر آن خواهد شد. از طرف دیگر، سیر تکامل استراتژی پژوهشی نظریه داده بنیاد، منجر به شکل‌گیری رویکردهای مختلفی در آن شده است که بر پیچیدگی انتخاب و توجیه رویکرد منتخب در آن افزوده است.

در این مقاله، به منظور شفاف‌سازی و تسهیل این فهم، ابتدا رویکردهای مختلف نظریه داده بنیاد به طور خلاصه معرفی شده و سپس طی تحلیلی تطبیقی و با مراجعه به منابع مختلف از طریق نمونه‌گیری هدفمند، بر سه رویکرد اصلی این استراتژی پژوهش کیفی، شامل رویکردهای کلاسیک گلنزر، اشتراوس و کوربین و نهایتاً رویکرد برساخت‌گرایانه چارماز، متمرکز شده و به بررسی وجوه اشتراک و افتراق این رویکردها پرداخته‌ایم.

تفاوت در بنیان‌های فلسفی پژوهشگر و ملاحظات عمل‌گرایانه در روش‌شناسی، بافت زمینه‌ای، سبک تحلیلی و کاربردپذیری موجب انتخاب رویکرد خاصی از نظریه داده بنیاد می‌شود که این مهم، خود موجب وجوه افتراقی در نقش پژوهشگر، جایگاه مرور ادبیات در پژوهش، نمونه‌گیری و گردآوری داده‌ها، فرآیند تجزیه و تحلیل داده‌ها و حتی معیارهای ارزیابی کیفیت پژوهش خواهد شد.

این در حالی است که عدم فهم این موارد زیربنایی و تأثیر آن‌ها در بسیاری از پژوهش‌هایی که با استراتژی پژوهش نظریه داده بنیاد صورت گرفته‌اند مشهود است. لذا هر یک از شقوق برشمرده برای هر رویکرد مورد تدقیق و تطبیق قرار گرفته‌اند تا ضمن شفاف‌سازی دلالت آن‌ها، پژوهشگر بر اساس فهم حاصل از موارد فوق با سهولت بیشتری بتواند بر چالش انتخاب رویکرد مناسب فائق آید؛ بنابراین، مطالعه حاضر با عمیق شدن در وجوه اشتراک و افتراق سه رویکرد اصلی نظریه داده بنیاد و بحث و نتیجه‌گیری بر اساس آن‌ها با ترتیبی نظام‌مند، درک بهتر این رویکردها را تسهیل می‌کند و در نتیجه، به پژوهشگران برای انجام پژوهشی پرکیفیت‌تر با استفاده از استراتژی پژوهشی نظریه داده بنیاد کمک می‌نماید.

واژگان کلیدی: نظریه داده بنیاد، گلنزر، اشتراوس و کوربین، چارماز، وجوه اشتراک، وجوه افتراق

^۱ دکتر مهدی ابراهیمی، استادیار مدیریت بازرگانی دانشگاه علامه طباطبایی، Ebrahimistgm@atu.ac.ir

^۲ نویسنده: میلاد دائی نبی، دانشجوی دکتری مدیریت بازرگانی گرایش سیاست‌گذاری بازرگانی دانشگاه علامه طباطبایی، نویسنده مسئول،

milad_daeinabi@atu.c.ir

نظریه داده بنیاد یکی از استراتژی‌های پژوهش کیفی است که به صورت گسترده در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. از این روش برای بررسی، توسعه و تشریح فرآیندهای اجتماعی و تدوین نظریه با استفاده از دیدگاه‌های افرادی که مسئله اجتماعی یا پدیده مورد مطالعه را تجربه نموده‌اند و بر اساس الگوهای رفتاری و فرآیندهای اجتماعی مرتبط با کنش‌گران دخیل در آن بستر و مسئله‌ساز برای ایشان و بالاخص زمانی که شناخت اندکی راجع به پدیده مورد مطالعه وجود دارد، استفاده می‌شود (Glaser & Strauss, 1967; Strauss, 1987; Birks & Mills, 2012). به طور کلی در این روش، ابتدا مفاهیمی بر اساس داده‌ها به صورت همزمان با گردآوری آنها، شناسایی و استخراج می‌شوند و سپس به صورت گسترده با سایر مفاهیم مورد مقایسه و تحلیل قرار می‌گیرند.

بر این اساس موارد مشابه به هم گروه‌بندی می‌شوند و انتزاعی‌ترین گروه، یک مقوله را شکل می‌دهد. سپس مقوله‌ها و مفاهیم به صورت مداوم در مقابل داده‌های جدید مورد مقایسه قرار می‌گیرند تا آنکه اشباع نظری حاصل شود و مقوله‌ها با داده‌ها تناسب پیدا کنند (Frost, Nolas, Brooks-Gordon, Esin, Holt, Mehdizadeh & Shinebourne, 2010). رویه‌های کیفی مرسوم که امروزه شامل گردآوری، تحلیل و کدگذاری داده‌ها و یادداشت-برداری به صورت هم‌زمان هستند، همگی از نظریه داده بنیاد نشأت گرفته‌اند (Charmaz, 2017a).

در عین حال، تاریخچه و سیر تحول نظریه داده بنیاد حاکی از شکل‌گیری رویکردهای مختلفی در آن است. اگرچه این رویکردها دارای ریشه‌ها و وجوه اساسی مشترکی هستند که همگی را زیر چتر عنوان «نظریه داده بنیاد» قرار می‌دهند اما موضع‌گیری‌های فلسفی متمایز در آنها باعث شده تا چگونگی اجرای هر یک از این رویکردها متفاوت باشد (Charmaz, 2014, 2017b).

علی‌رغم استفاده گسترده از استراتژی نظریه داده بنیاد در پژوهش‌های کیفی، عدم فهم صحیح آن حتی توسط پژوهشگرانی که مدعی اتخاذ این استراتژی هستند، مشهود بوده است (O'Reilly, Paper, Marx, 2012; Martin, Scott, Brennen & Durham, 2018; Timonen, Foley, Conlon, 2018). لذا جهت انجام یک پژوهش صحیح با استفاده از این استراتژی، لازم است که پژوهشگر ضمن فهم آن، رویکرد مورد نظر خود در این استراتژی را انتخاب نماید و برای این گزینش، درک عمیق هر یک از رویکردها و بالاخص وجوه افتراق میان آنها که تنها منحصر به رویه تجزیه و تحلیل داده‌ها نمی‌شوند، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

با این هدف، در مقاله حاضر ابتدا رویکردهای مختلف نظریه داده بنیاد به اختصار معرفی می‌شوند و سپس وجوه اشتراک و افتراق سه رویکرد اصلی در این استراتژی پژوهش، مورد دقت قرار می‌گیرند. شایان ذکر است، بنیادی‌ترین تفاوت در این رویکردها، مبانی فلسفی آنها است که خود منجر به تفاوت‌های عملیاتی در مسیر اجرای پژوهش می‌شوند. در نهایت، پس از آنکه فهمی کلی نسبت به رویکردهای نظریه داده بنیاد به دست آمد، چالش بعدی برای پژوهشگر انتخاب رویکرد مناسب است که این مقاله با مرور وجوه اشتراک و افتراق رویکردهای اصلی، ضمن اشاره به برخی راه‌کارهای ارائه شده برای انتخاب رویکرد مناسب، امکان عبور از این چالش برای پژوهشگر تسهیل می‌نماید.

در نهایت، سعی بر آن داشته‌ایم تا ضمن مرور و تحلیل تطبیقی مهم‌ترین مباحث در این حوزه در آثار متقدمین متأخرترین موارد، با تدقیق بر رویکردهای اصلی در نظریه داده بنیاد و بحث و نتیجه‌گیری حول آن‌ها بتوانیم تصویری کامل‌تر از این استراتژی پژوهش را با هدف تسهیل فهم و به‌کارگیری آن ارائه نماییم.

۲- رویکردهای نظریه داده بنیاد

نظریه داده بنیاد بدو در دهه ۱۹۶۰ در دانشگاه کالیفرنیا توسط دو جامعه‌شناس به نام‌های بارنی جی. گلیزر^۳ و آنسلم ال. اشتراوس^۴ ابداع گردید. همکاری ایشان در سال ۱۹۶۷ منجر به انتشار کتاب «کشف نظریه داده بنیاد: استراتژی‌هایی برای پژوهش کیفی»^۵ شد که در آن، نیاز به نظریه‌پردازی در علوم اجتماعی مطرح و ادعا شد که پژوهشگران اجتماعی باید طی یک فرایند استقرایی، تکرار شونده و سیستماتیک، به بررسی و تحلیل داده‌ها پرداخته و نظریه‌پردازی را از داده‌ها صورت دهند (Glaser & Strauss, 1967). گلیزر جامعه‌شناسی است که از دانشگاه کلمبیا که به خاطر تمایل به پژوهش‌های کمی مشهور بوده است، فارغ‌التحصیل شده و همچنین متأثر از پائول لازارسفلد^۶ و رابرت کی. مرتون^۷ بوده که در روش‌های پژوهش کمی شناخته شده هستند.

در مقابل، اشتراوس فارغ‌التحصیل دانشگاه شیکاگو و از جامعه‌شناسان شهیری چون جورج هربرت مید^۸ و هربرت بلومر^۹ تأثیر پذیرفته و لذا به شدت با روش‌های کیفی مأنوس بوده و همچنین از مفاهیم پراگماتیسم و کنش متقابل نمادین متأثر شده است.

تفاوت پیشینه ایشان، موجب تفاوت دیدگاهشان در چگونگی به کار بردن رویکردهای روش‌شناسی شد که تأثیر بسزایی بر توسعه نظریه داده بنیاد گذاشت و منشأ انشعابات بعدی در این استراتژی پژوهشی گردید، به نحوی که نهایتاً موجب شد تا گلیزر و اشتراوس به صورت مجزا به کار خود ادامه دهند (Birks & Mills, 2012; Charmaz, 2009; Corbin & Strauss, 2015; Glaser & Strauss, 1967). گلیزر به تنهایی رویکرد کلاسیک نظریه داده بنیاد را توسعه داد و همچنین اقدام به تشریح هر چه بیشتر مفاهیمی انتزاعی چون حساسیت نظری، خانواده‌های کدگذاری نظری و تفصیل چگونگی مفهوم‌سازی داده‌ها نمود (Glaser, 1978, 2001, 2003, 2005).

در مقابل، اشتراوس همکاری خود را با ژولیت کوربین^{۱۰} آغاز نمود که در نتیجه آن، در سال ۱۹۹۰ کتاب «اساس پژوهش کیفی: رویه‌ها و تکنیک‌های نظریه داده بنیاد»^{۱۱} را منتشر نمودند. هدف ایشان، ارائه منبعی برای نظریه داده بنیاد بود که هم در دسترس باشد و هم تکنیک‌های انجام آن به‌خوبی تشریح شده باشند (Heath & Cowley, 2004).

³ Barney G. Glaser

⁴ Anselm L. Strauss

⁵ The discovery of grounded theory: Strategies for qualitative research

⁶ Paul Lazarsfeld

⁷ Robert K. Merton

⁸ George Herbert Mead

⁹ Herbert Blumer

¹⁰ Juliet Corbin

¹¹ Basics of qualitative research: Grounded theory procedures and techniques

در نتیجه رویکرد دیگری از نظریه داده بنیاد (رویکرد اشتراوس و کوربین) شکل گرفت که در آن، طرحی تفصیلی برای چگونگی تحلیل داده‌ها و با تأکید بر ارزیابی مستمر ارائه شد (Heath & Cowley, 2004) تا نظریه‌پردازی از طریق آن صورت پذیرد. البته گلیزر نقد تندی به این رویکرد تجویزی وارد نمود و آن را به صورت بالقوه موجب تحمیل داده‌ها در جهتی خاص برای توجیه گروه‌بندی‌ها دانست (Glaser, 1992).

حتی پس از وفات اشتراوس در سال ۱۹۹۶ (Baszanger, 1998)، کوربین این رویکرد را در چند نوبت مورد بازبینی و اصلاح قرارداد لیکن نسخه اولیه، همچنان به عنوان رویه مورد علاقه بسیاری از پژوهشگران به کار گرفته می‌شود (Corbin & Strauss, 2008, 2015; Charmaz, 2014).

پس از این، کتی چارماز^{۱۲} از دانشگاه کالیفرنیا که خودش هم جامعه‌شناس و شاگرد گلیزر و اشتراوس بوده است، رویکرد برساخت‌گرایانه در نظریه داده بنیاد را تدوین نمود و توسعه داد (Charmaz, 2006; Birks & Mills, 2012; Corbin & Strauss, 2015). اگرچه رویکرد برساخت‌گرایانه از نظر استراتژی‌های روش‌شناختی شباهت‌هایی به رویکرد کلاسیک دارد اما مبانی فلسفی آن، متفاوت و برساخت‌گرایانه است (Charmaz, 2008a; Bryant & Charmaz, 2007). این رویکرد با فرض معرفت‌شناسی نسبی‌گرا، معتقد به واقعیات و نقطه نظرهای چندگانه بین مشارکت‌کنندگان و همچنین پژوهشگر است و موضعی بازتابنده به پیشینه، ارزش‌ها، افعال، موقعیت‌ها و روابط با مشارکت‌کنندگان و بازنمایی‌های ایشان دارد و نهایتاً پژوهش را در شرایط تاریخی، اجتماعی و موقعیتی تولید آن در نظر می‌گیرد (Charmaz, 2017a).

سه رویکرد کلاسیک گلیزر، رویکرد اشتراوس و کوربین و رویکرد برساخت‌گرایانه چارماز، شناخته شده‌ترین رویکردهای نظریه داده بنیاد هستند لیکن رویکردهای دیگری مانند تحلیل موقعیتی^{۱۳} (Clarke, 2005, 2009,)، تحلیل ابعادی^{۱۴} (Bowers & Schatzman, 2009, 2021)، رویکرد انتقادی (Kempter & Parry, 2021)، و رویکرد فمینیستی (Wuest, 1995) نیز مطرح شده‌اند که ذیلاً به اختصار در مورد هر یک توضیحی ارائه می‌شود:

الف) تحلیل موقعیتی توسط ادل کلارک^{۱۵} که شاگرد اشتراوس بوده است، بر اساس ریشه‌های پراگماتیستی، زیست‌بوم‌های مکتب شیکاگو و تعامل‌گرایی^{۱۶} مطرح شد. وی تمایل شدید نظریه داده بنیاد به افعال سوژه‌ها و نقطه نظرات آن‌ها را مورد انتقاد قرار داد و توجه را به عرصه‌ها، عناصر غیر انسانی و موقعیت‌ها معطوف نمود. منظر بنیادین این رویکرد آن است که شرایط، مختص موقعیت‌های مربوط به خودشان هستند و لذا بافت زمینه‌ای و همچنین فرآیند نیز باید به عنوان عناصر تعیین‌کننده شرایط، شناسایی شده و مورد بررسی و پی‌جویی قرار گیرند.

در تحلیل موقعیتی، پژوهشگر چهار نوع نقشه از فرآیندها و روابط اجتماعی را در جهت چارچوب دهی و تحلیل موقعیت، ایجاد نموده و به کار می‌بندد: الف) نقشه‌های موقعیتی^{۱۷} برای مشخص نمودن تمامی عناصری که در موقعیت

¹² Kathy Charmaz

¹³ Situational analysis

¹⁴ Dimensional analysis

¹⁵ Adele Clarke

¹⁶ Interactionism

¹⁷ Situational maps

یافت می‌شوند، چه انسانی باشند و چه غیر انسانی؛ ب) نقشه‌های رابطه‌ای^{۱۸} که به تحلیل روابط بین عناصر مشخص شده در نقشه موقعیتی می‌پردازند؛ ج) نقشه‌های دنیاها/ عرصه‌های اجتماعی^{۱۹} که تمامی کنش‌گران جمعی شامل دنیا‌های اجتماعی، سازمان‌ها و نهادها و عرصه‌های تعهد و اقدام در موقعیت مربوطه را ترسیم می‌نمایند؛ و د) نقشه‌های جایگاهی^{۲۰} که به تفصیل جایگاه‌های اتخاذ شده و جایگاه‌های اتخاذ نشده در مناظره‌های عمده‌ای که طی گفت‌وگوها در موقعیت یافت شده‌اند، می‌پردازند (Clarke, 2005, 2009, 2021).

ب) تحلیل ابعادی رویکردی است که توسط لئونارد شاتزمن^{۲۱}، شاگرد اشتراوس که بعداً همکار وی شد، با مبانی کنش متقابل نمادین و تمرکز ویژه‌ای بر فرآیند اجتماعی توسعه یافته است. شاتزمن بر این عقیده است که انسان‌ها به تجارب خود بعد می‌بخشند و موقعیت‌ها را از منظری ابعادی ساخته و تعریف می‌کنند. وی همچنین خاطر نشان می‌سازد که تحلیل پژوهشی، شامل گستره‌ای از فرآیندهای تحلیلی است که مقایسه دائمی^{۲۲} تنها یکی از آن‌ها بوده و فرآیندهای تحلیلی دیگری از جمله احضار^{۲۳} ابعاد (خصایص)، تخصیص ارزش نسبی به هر بعد و استنباط^{۲۴} راجع به ابعادی که احضار شده‌اند را مطرح می‌نماید.

این رویکرد متعهد به فرآیند زود هنگام شناسایی و اختصاص ابعاد و ویژگی‌ها به منظور ایجاد فهم تحلیل‌گر از پدیده مورد مطالعه است تا قبل از آن که فرآیند تحلیل (مقایسه) را آغاز نماید، بانکی از ابعاد شناسایی شده باشد، چرا که برچسب‌گذاری زود هنگام بر مفاهیم را مانعی بر تدوین یک نظریه داده بنیاد غنی می‌داند. نهایتاً رویکرد ابعادی به منظرهای متفاوت پژوهشگر، مطلعین و سوژه‌ها اذعان داشته و یکپارچه نمودن آن‌ها را به صورت عامدانه انجام می‌دهد (Bowers & Schatzman, 2009, 2021).

ج) رویکرد انتقادی در نظریه داده بنیاد با پشتوانه نظریه انتقادی و با منظر واقع‌گرایی انتقادی هم‌راستا است و در آن، اگرچه به وجود یک واقعیت اذعان می‌شود اما این واقعیت، ماهیتی باز و سیال داشته و بر اساس این که افراد چگونه در آن تفسیر می‌شوند و معنا می‌یابند شکل می‌گیرد (Timonen et al., 2018). این رویکرد همچنین ریشه در پراگماتیسم آمریکائی دارد و می‌خواهد نتایج مفید و عملی برای افراد در موقعیت‌های مشخص فراهم آورد و نظریه‌هایی را خلق کند که پدیده‌های اجتماعی را در محتوای تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ملی آن‌ها مفهوم‌سازی نمایند (Hadley, 2019).

تمرکز این رویکرد بر منظر انسان و ساختارها، روابط اجتماعی و فرآیندهایی است که رویدادها و نتایج را شکل می‌دهند (Oliver, 2012) و بر شناسایی ساختارها، مکانیزم‌ها و فرایندهای علی که آن‌ها را ایجاد می‌نمایند، تأکید می‌کند (Lee, 2016). نظریه پردازان این رویکرد با مشاهدات انتقادی یا تجارب مسائل انتقادی کار خود را آغاز می‌نمایند و به دنبال ایجاد تغییر هستند و هدف از آن، رهایی بخشی است (Timonen et al., 2018).

¹⁸ Relational maps

¹⁹ Social worlds/arenas maps

²⁰ Positional maps

²¹ Leonard Schatzman

²² Constant comparison

²³ Conjuring

²⁴ Inferring

د) رویکرد فمینیستی با مقاله «نظریه داده بنیاد فمینیستی: پی‌جویی تجانس و تنش‌های بین دو سنت در اکتشاف دانش»²⁵ توسط جودیث ووئست²⁶ آغاز گردید. این رویکرد بدواً برای پرستاران و جهت اذعان به سوءگیری‌ها و بی‌انصافی‌های روا داشته شده به زنان توسعه یافت و هدفش، پشتیبانی از شنیده شدن و فهم نقطه نظرات زنان بوده و بر اساس معرفت‌شناسی پست‌مدرن فمینیستی، تبیین‌های چندگانه از واقعیت را می‌پذیرد. البته از آنجا که ووئست خود نیز بر این باور بود که فمینیسم یک روش پژوهش نیست، عملاً اجزای روش شناختی را از رویکردهای اصلی نظریه داده بنیاد انتخاب کرده و آن‌ها را با دیدگاه فمینیستی ادغام نموده است (Wuest, 1995).

۳- وجوه اشتراک رویکردهای نظریه داده بنیاد

اگرچه وجود رویکردهای متفاوت در نظریه داده بنیاد به صورت بالقوه می‌تواند موجب گیج شدن و عدم فهم تفاوت‌های آن‌ها به خصوص برای پژوهشگران تازه کار شود و برخی پژوهشگران برای رفع این معضل به وجوه تمایز این رویکردها پرداخته‌اند، اما در نظر گرفتن وجوه اشتراک که به ذات نظریه داده بنیاد بر می‌گردند نیز از اهمیت وافری برخوردار است چرا که فهم نقاط اشتراک به اندازه نقاط افتراق در به کار بردن صحیح این روش توسط پژوهشگر، نقش آفرین است. لذا ذیلاً به وجوه مشترک در رویکردهای نظریه داده بنیاد اشاره می‌شود:

تیمونن و همکاران با دیدگاهی پراگماتیستی، به معرفی و تشریح چهار اصل اساسی که در تمام رویکردهای نظریه داده بنیاد لازم به تبعیت بوده و نمی‌توان از آن‌ها صرف نظر نمود پرداخته‌اند. ایشان استدلال می‌نمایند که هر رویکردی که در لوای نظریه داده بنیاد قرار بگیرد، فارغ از مبانی فلسفی خود، می‌بایست به این اصول پایبندی داشته باشد:

الف) اهمیت داده بنیاد بودن، مبنی بر این که هر مطالعه‌ای با استراتژی نظریه داده بنیاد می‌بایست رویکردی باز نسبت به یافته‌های جدید و پیش‌بینی نشده داشته باشد تا از تلاش برای آزمودن فرضیه در آن اجتناب شود. کدها و مفاهیم می‌بایست ظهور یابنده و مبتنی بر داده‌ها باشند اما می‌توانند در دیالوگ با مفاهیم و دانش موجود قرار بگیرند.

ب) توجه به فرآیندها و پدیده‌های مرتبط با بافت زمینه‌ای و تبیین آن‌ها. در نظریه داده بنیاد، فرآیندها، رویدادها یا پدیده‌های ظاهر شونده از داده در ارتباط با بافت زمینه‌ای که داده از آن استخراج شده، مورد توجه قرار می‌گیرند و تلاش برای توجه به آن‌ها و تبیین آن‌ها مستلزم آن است که پژوهشگر با پیچیدگی افعال و تعاملاتی که نقش آفرین هستند، هماهنگی و آشنایی داشته باشد.

ج) پی‌جویی برای رسیدن به نظریه از طریق عمیق شدن در داده‌ها. در نظریه داده بنیاد، داده‌ها نقش محوری دارند و طی تحلیل، از داده‌ها نظریه‌پردازی می‌شود و نهایتاً با داده‌ها مقایسه می‌گردد. مقایسه دائمی، فرآیندی تحلیلی است که طی آن، داده‌ها در مقابل داده‌ها مقایسه می‌شوند تا شباهت‌ها و تفاوت‌ها بین قطعات مختلف داده‌ای، من جمله از نظر شرایط و پیامد رویدادهای اصلی و الگوهای داده‌ای، شناسایی شوند. اگرچه نام گذاری‌ها و فرآیندهای تحلیلی در رویکردهای مختلف نظریه داده بنیاد تفاوت دارند اما تمامی رویه‌های کدگذاری نهایتاً منجر به ایجاد مقوله‌ها و

²⁵ Feminist grounded theory: An exploration of the congruency and tensions between two traditions in knowledge discovery

²⁶ Judith Wuest

مفاهیمی می‌شوند که با یکپارچه سازی نظری آن‌ها و شکل‌گیری مفاهیم غنی‌تر و روابط میان آن‌ها، نهایتاً نظریه‌پردازی صورت پذیرد.

د) پی‌جویی برای رسیدن به نظریه از طریق نمونه‌گیری نظری. هدف از نمونه‌گیری نظری، درک بهتر خصایص و تنوع‌های بالقوه (ابعاد) مقوله‌ها و مفاهیمی است که از داده‌ها ظهور می‌یابند. هنگامی که مطالعه تکامل پیدا می‌کند و به مراحل شفافیت مفهومی می‌رسد، نمونه‌گیری نظری هم متمرکزتر شده و در نهایت، اشباع نظری از طریق اشباع داده‌ای حاصل می‌شود که از آن پس هیچ دیدگاه جدیدی ظهور نمی‌کند. این مهم زمانی محقق می‌شود که داده‌ها به صورت کامل پیچیدگی فرآیندها و تعاملات نقش‌آفرین را مورد توجه و پوشش قرار داده باشند (Timonen et al., 2018).

کنی و فوریه، قواعد مشترک بین سه رویکرد غالب نظریه داده بنیاد شامل رویکرد کلاسیک گلیزر، رویکرد اشتراوس و کوربین و رویکرد برساخت‌گرایی چارماز را برشمرده و آن‌ها را شامل موارد زیر معرفی می‌نمایند: الف) نمونه‌گیری نظری، ب) اشباع نظری، ج) تحلیل مقایسه‌ای، د) یادداشت برداری^{۲۷} و ه) تفکیک بین نظریه قائم به ذات^{۲۸} و نظریه صوری^{۲۹} (Kenny & Fourie, 2015). از نظر گلیزر و اشتراوس، پژوهشگر در مراحل ابتدایی مطالعه تنها باید نسبت به جمع‌آوری اولیه داده‌ها تصمیم‌گیری نماید و عملاً نباید کل فرآیند جمع‌آوری داده‌ها را به صورت از پیش تعیین شده و از ابتدای مطالعه در نظر آورد چرا که اتخاذ تصمیم در این مورد منوط به نتایج تحلیل داده‌ها است که مشخص می‌نماید آیا به داده‌های بیشتری نیاز است یا خیر و این امر از طریق فرآیند نمونه‌گیری نظری تکامل می‌یابد و سپس این فرآیند تا حصول اشباع نظری ادامه پیدا می‌کند (Glaser & Strauss, 1967).

از طرف دیگر، عدم امکان تعیین نمونه پژوهش از قبل و لزوم استفاده از فرآیند نمونه‌گیری نظری و سپس حصول اشباع نظری، مورد وفاق هر سه رویکرد اصلی است. فرآیند مقایسه مداوم توسط گلیزر و اشتراوس به عنوان روشی در تحلیل داده‌ها مطرح شده است (Glaser & Strauss, 1967) و از آنجا که داده‌ها به صورت هم‌زمان گردآوری، کدبندی و تحلیل و مقوله‌بندی می‌شوند، فرآیند مقایسه دائمی در چهار سطح صورت می‌پذیرد: ابتدا کدها با کدها مقایسه می‌شوند. سپس کدها با مقوله‌هایی که ظهور می‌یابند مورد مقایسه قرار می‌گیرند. در مرحله بعد این مقوله‌ها هستند که با هم مقایسه می‌شوند و در نهایت نظریه‌ای که ظهور پیدا می‌کند با ادبیات مقایسه می‌شود.

اهمیت فرآیند مقایسه مداوم به حدی است که به عنوان یکی از شاخصه‌های نظریه داده بنیاد شناخته می‌شود (Glaser & Holton, 2004; Holton, 2010). البته چارماز معتقد است که فرآیند مقایسه مداوم، از یک گام جلوتر و با مقایسه داده‌ها با یکدیگر آغاز می‌شود (Charmaz, 2017b). فرآیند یادداشت برداری نیز توسط گلیزر و اشتراوس به عنوان تکنیکی مطرح شده است که در آن، بازاندیشی پژوهشگر نسبت به داده‌ها و مفاهیمی که طی فرآیند کدگذاری و مقایسه مداوم ظهور پیدا می‌کنند، از طریق این یادداشت‌ها صورت پذیرفته و همچنین تجمیع این یادداشت‌ها، می‌تواند موجب توسعه ایده‌ها و کدهایی شود که نهایتاً نظریه‌پردازی توسط پژوهشگر را تسهیل نماید.

²⁷Memoing

²⁸Substantive theory

²⁹Formal Theory

تفکیک بین نظریه قائم به ذات و نظریه صوری نیز توسط گلیزر و اشتراوس صورت پذیرفته است. نظریه قائم به ذات، نظریه‌ای است که از بافت زمینه‌ای خاص مورد مطالعه ظهور پیدا نموده و برای آن مصداق دارد. در مقابل، نظریه صوری تعمیم‌پذیری مفاهیم انتزاعی را به دنبال دارد؛ بنابراین، نظریه قائم به ذات بنیانی برای نظریه صوری است. گلیزر و اشتراوس توصیه نموده‌اند که پژوهشگر باید بین این دو تفکیک قائل شده و از ابتدا مشخص نماید که در طول مطالعه به دنبال حصول کدام یک است (Glaser & Strauss, 1967). جالب توجه آنکه هر سه رویکرد کلاسیک، اشتراوس و کوربین و برساخت‌گرایانه در نظریه داده بنیاد به این تفکیک قائل هستند (Kenny & Fourie, 2015).

چارماز نیز وجوه اشتراک بین سه رویکرد اصلی در نظریه داده بنیاد را بر اساس اقدامات پژوهشگران در ده مورد شناسایی و معرفی نموده است: الف) گردآوری داده‌ها و تحلیل هم‌زمان آن‌ها طی یک فرآیند تکرار شونده، ب) توجه تحلیلی بیشتر به اقدامات و فرایندها به جای مضامین و ساختارها، ج) استفاده از روش‌های مقایسه‌ای، د) متوسل شدن به داده‌ها (روایت‌ها و توصیفات و امثالهم) به منظور توسعه و تدوین مقوله‌های مفهومی جدید، ه) تدوین و توسعه مقوله‌های استقرایی از طریق تحلیل داده‌ها به صورت سیستماتیک، و) تعیین الگوها در داده‌ها، ز) تأکید بر نظریه‌پردازی به جای توصیف یا به‌کارگیری نظریات موجود، ح) انجام نمونه‌گیری نظری (برای به دست آوردن داده‌های بیشتر به منظور حصول اطمینان نسبت به خصوصیات و قوت مقوله‌های نظری و نه در جهت حصول نمایایی^{۳۰} جمعیتی، ط) جستجو برای تنوع در مقوله‌ها یا فرآیندهای مورد مطالعه و ی) تلاش برای تدوین و توسعه مقوله‌ها) به جای پوشش دادن یک عنوان تجربی (Charmaz, 2021).

در نهایت، می‌توان جمع‌بندی نمود که خصیصه اصلی مشترک بین رویکردهای نظریه داده بنیاد، تلاش برای تدوین نظریه‌ای مبتنی بر داده‌ها است و در مسیر نیل به این هدف، بالاخص در سه رویکرد اصلی (رویکرد کلاسیک گلیزر، رویکرد اشتراوس و کوربین و رویکرد برساخت‌گرایی چارماز)، به محض گردآوری اولین داده‌ها، تحلیل آن‌ها به صورت هم‌زمان با مداوم نمونه‌گیری نظری صورت می‌پذیرد. استفاده از نمونه‌گیری نظری، همراه با شناسایی و اغنای مقوله‌هایی که از داده‌ها ظهور پیدا کرده باشند و همچنین فرآیند مقایسه مداوم طی فرآیند پژوهش به‌عنوان روشی که در آن تمامی داده‌ها و اجزای منشعب از داده‌ها شامل کدها، مقوله‌ها، خصایص و ابعاد آن‌ها به صورت مداوم با سایر اجزا مقایسه می‌شوند، مهم‌ترین ارکان مشترک در میان رویکردهای نظریه داده بنیاد را تشکیل می‌دهند.

۳-۱- نمونه‌گیری و گردآوری داده‌ها

داده‌ها بالاخص در مطالعاتی که با استراتژی پژوهش داده بنیاد صورت می‌پذیرند از این جهت اهمیت بسیار زیادی دارند که اساساً در این استراتژی، نظریه مقرر است از داده‌ها ظهور یابد یا ساخته شود و پالایش تمرکز مطالعه متعاقباً بر اساس داده‌ها صورت می‌گیرد، ضمن آن‌که تحلیل داده‌ها به صورت هم‌زمان با گردآوری آن‌ها آغاز می‌شود (Conlon, 2020). در این راستا و همان‌طوری که پیش از این اشاره شد، نمونه‌گیری نظری به‌عنوان استراتژی نمونه‌گیری مورد وفاق بین سه رویکرد اصلی نظریه داده بنیاد است (Kenny & Fourie, 2015). لیکن، در هر مطالعه‌ای که با نظریه داده بنیاد صورت پذیرد، ابتدا باید داده‌هایی گردآوری شوند تا به‌عنوان داده‌های اولیه برای ادامه کار با نمونه‌گیری نظری، مورد استفاده قرار گیرند.

³⁰ Representation

نمونه‌گیری اولیه در نظریه داده بنیاد، نقطه شروع گردآوری داده‌ها است، در حالی که نمونه‌گیری نظری، پژوهشگر را به سوی مقصد هدایت می‌نماید (Charmaz, 2006). لذا پژوهشگر در بدو امر با استفاده از نمونه‌گیری هدفمند و وضع نمودن معیارهای کلیدی مورد نظر در ارتباط با پژوهش خویش، اقدام به انتخاب نمونه‌های اولیه برای تهیه اولین داده‌ها می‌نماید (Conlon, 2020). البته مورس، پیش از اقدام به نمونه‌گیری هدفمند، معتقد است که پژوهشگر کار خود را با نمونه‌گیری در دسترس از مطلعین آغاز می‌نماید تا اشخاصی که به‌عنوان «کارشناس^{۳۱}»، پدیده مورد نظر را تجربه نموده و آن را مشاهده کرده‌اند پیدا نماید و بتواند نظری کلی راجع به پدیده به دست آورد و سپس استراتژی نمونه‌گیری را به‌صورت هدفمند دنبال نماید (Morse, 2010).

گلیر و اشتراوس نمونه‌گیری نظری را به‌عنوان فرآیند گردآوری داده‌ها به‌منظور خلق نظریه تعریف می‌کنند که در آن، تحلیلگر به‌صورت هم‌زمان اقدام به گردآوری، کدگذاری و تحلیل داده‌ها نموده و راجع به اینکه در گام بعدی چه داده‌هایی را و از کجا گردآوری نماید، تصمیم می‌گیرد (Glaser & Strauss, 1967). کوربین بیان می‌دارد که در نمونه‌گیری نظری، در حقیقت، این مفاهیم هستند که نمونه‌گیری می‌شوند و لذا هنگامی که پژوهشگر به‌صورت نظری اقدام به نمونه‌گیری می‌نماید، در واقع به امکان، اشخاص و موقعیت‌هایی مراجعه می‌کند که اطلاعاتی را در مورد مفاهیمی که پژوهشگر می‌خواهد نسبت به آن‌ها بیشتر بداند فراهم نمایند.

برخلاف بسیاری از روش‌های دیگر که در آن‌ها، تمامی داده‌ها قبل از آغاز فرآیند تحلیل گردآوری می‌شوند، در این روش نمونه‌گیری، پژوهشگر پس از به دست آوردن اولین داده‌ها، تحلیل خود را آغاز کرده و این تحلیل، منجر به مفاهیمی می‌شوند که خود طرح سؤالات جدیدی را میسر می‌نمایند و لذا با سؤالات جدید، گردآوری داده‌های بیشتری صورت می‌پذیرند تا پژوهشگر در مورد مفهوم مدنظر، فهم بیشتری پیدا کند و این چرخه ادامه می‌یابد تا به نقطه اشباع برسد (Corbin and Strauss, 2015).

اشتراوس و کوربین همچنین اشاره می‌نمایند که به غیر از تصمیمی که پژوهشگر راجع به گردآوری اولیه داده‌ها اتخاذ می‌نماید (شناسایی گروه یا محل مطالعه که جهت آن با سوال اصلی مشخص می‌شود و نوع داده‌های مورد استفاده شامل آن‌چه از مصاحبه، مشاهده، خاطرات، زندگی‌نامه‌ها و فیلم‌ها و یا ترکیبی از آن‌ها به دست می‌آید)، گردآوری بقیه داده‌ها از پیش قابل برنامه‌ریزی نیست و الزامات داده‌های بعدی (به معنای اینکه کدام مقوله‌ها و با چه خصایصی مورد هدف نمونه‌گیری قرار گیرند و همچنین داده‌ها از کجا گردآوری شوند) هنگامی مشخص می‌شوند که پژوهشگر کدها را کشف نموده باشد و از طریق نمونه‌گیری نظری تلاش نماید که آن‌ها را در خلال مقایسه مداوم، به اشباع رساند؛ اما معنی اشباع فقط آن نیست که دیگر هیچ مقوله یا مضمون جدیدی ظهور ننماید بلکه بر توسعه‌یافتگی مقوله‌ها نیز دلالت دارد (Strauss and Corbin, 1998; Corbin and Strauss, 2015).

شایان ذکر است، از آنجا که فرآیند نمونه‌گیری در نظریه داده بنیاد با فرآیند پژوهش درهم‌آمیختگی بسزایی دارد و در طول فرآیند تحلیل داده‌ها نیز ادامه پیدا می‌کند، با بلوغ هر چه بیشتر تحلیل داده‌ها، نمونه‌ها نیز هدفمندتر و به میزان بیشتری مبتنی بر نظریه شده و برای پاسخ به برخی سؤالات، لازم است هدف استراتژی نمونه‌گیری و معیارهای

³¹Experts

انتخاب مشارکت کنندگان در نمونه، تغییر نماید که حتی می‌تواند شامل گروه‌های متضاد به‌منظور تأیید یا بسط نظریه باشد (Morse and Clark, 2019).

یکی از آفت‌های مربوط به نمونه‌گیری در نظریه داده بنیاد، نمونه‌گیری به تعداد ناکافی است. عدم کفایت نمونه، علاوه بر مسائلی که مربوط به خود پژوهشگر هستند، می‌تواند ناشی از وجود تعداد کم مشارکت‌کنندگان یا محدود ساختن میزان داده‌های قابل تحصیل از هر شخص، در نتیجه انتخاب استراتژی‌هایی برای گردآوری داده‌ها باشد که پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان را محدود و مشخص می‌نماید (مانند مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته یا مصاحبه‌های گروه کانونی) (Morse and Clark, 2019).

نمونه ناکافی عواقب خطیری برای پژوهش دارد که از آن میان می‌توان به طولانی شدن فرآیند شناسایی استفهامی مفاهیم اصلی و تدوین و توسعه نظریه اشاره نمود. همچنین بدون داده‌های تأییدی و به کارگیری موارد منفی در طرح نظری، نظریه حاصله نیز ممکن است مبهم باشد.

از طرف دیگر، نوع نمونه مورد استفاده می‌تواند به سرعت پیشرفت^{۳۲} پروژه پژوهشی شامل حرکت از نمونه‌گیری در دسترس به سوی نمونه‌گیری نظری، کیفیت مصاحبه‌ها و فصاحت مشارکت‌کنندگان، نوع ابزار گردآوری داده‌ها (مصاحبه‌های ساختاریافته، نیمه ساختاریافته، هدایت‌شده، مستندات و غیره)، ماهیت پدیده مورد مطالعه و همچنین مهارت و دانش نظری پژوهشگر وابسته باشد. تمامی این عناصر در تعیین تعداد کافی مشارکت‌کنندگان، نقش‌آفرین هستند و از آنجایی که این عوامل به مواردی شامل سوال پژوهش و پژوهشگر بستگی دارند، لذا هرگونه استانداردسازی برای تعیین تعداد مناسب نمونه، اقدامی گزاف است (Morse, Bowers, Clarke, Charmaz, Corbin & Porr, 2021).

۴- وجوه افتراق میان رویکردهای نظریه داده بنیاد

همان‌طوری که قبلاً تشریح شد، رویکردهای نظریه داده بنیاد وجوه مشترکی دارند اما اولین وجه افتراق بین آن‌ها، تفاوت در بنیان‌های فلسفی است. این اختلاف در مواضع فلسفی، منجر به تفاوت‌هایی در نقش پژوهشگر، جایگاه مرور ادبیات و سؤالات پژوهش، فرآیند کدگذاری و تحلیل داده‌ها و نهایتاً معیار ارزیابی کیفیت (Howard-Payne, 2015) می‌شود. در ادامه، سه رویکردی که بیشتر مورد استفاده قرار گرفته و جریانات اصلی نظریه داده بنیاد را شکل می‌دهند (رویکردهای کلاسیک گلیزر، اشتراوس و کوربین، برساخت‌گرایانه چارماز)، با تکیه بر وجوه افتراقی آن‌ها، مورد تدقیق قرار می‌گیرند.

۴-۱- تفاوت در بنیان‌های فلسفی

تفاوت دیدگاه فلسفی نظریه پردازان داده بنیاد که موجب ایجاد رویکردهای مختلف در این استراتژی پژوهشی شده است، ناشی از جهت‌گیری آن‌ها نسبت به درک واقعیت و لذا هستی‌شناسی ایشان و از طرف دیگر، چگونگی حصول شناخت و لذا معرفت‌شناسی ایشان است (Singh & Estefan, 2018).

³²Pacing

به نظر برخی از پژوهشگران، شواهد حاکی از آن است که نظریه داده بنیاد کلاسیک، مبتنی بر هستی‌شناسی اثبات‌گرا و واقع‌گرایی بوده که قائل به وجود دنیایی واقعی است که می‌توان آن را به‌صورت عینی مشاهده نمود (Charmaz, 2000; Clarke, 2005). از دیدگاه اثبات‌گرایان، واقعیت در میدان وجود دارد و معرفت‌شناسی ایشان، بر عینیت‌گرایی و ثنویت‌گرایی تأکید می‌نماید (Hall, Griffiths & McKenna, 2013). در مقابل، برخی دیگر از پژوهشگران معتقدند که رویکرد کلاسیک نظریه داده بنیاد، مبتنی بر هستی‌شناسی پسا اثبات‌گرایی انتقادی است که ضمن فرض وجود دنیای واقعی، اذعان می‌دارد که فهم حقیقی آن غیرممکن است (Hall et al, 2013; Ralph, Birks & Chapman, 2015).

معرفت‌شناسی عینی‌گرا در رویکرد کلاسیک موجب جدایی پژوهشگر از مورد مطالعه می‌شود و قصد دارد معرفت و دانشی جدید را بدون سوگیری کشف نماید و از این جهت است که از نظر گلیزر، واقعیت مستقل از پژوهشگر است و لذا پژوهشگر باید رویکردی منفعل داشته باشد، زیرا وی سوگیری پژوهشگر را عامل آلوده نمودن داده‌ها می‌داند (Glaser, 1978; Charmaz, 2000).

اشتراوس بیشتر متأثر از کنش متقابل نمادین و پراگماتیسم بوده است. کنش متقابل نمادین، دیدگاهی تجربی در علوم اجتماعی است که به مطالعه زندگی گروهی و سلوک انسان‌ها می‌پردازد و بر رفتار انسانی تمرکز داشته و نگرش آن به دنیا بر اساس تفسیر تعامل انسانی است که از نمادها برای معنادگی یا ارزش‌گذاری بهره می‌گیرد. کنش متقابل نمادین دارای سه فرض اساسی است: الف) کنش انسان‌ها نسبت به اشیا بر مبنای معنایی که دارند صورت می‌پذیرد و اشیا را می‌توان به منزله هر آن چیزی تعریف نمود که یک فرد در طول زندگی خود با آن تعامل می‌کند. ب) معنای اشیا از تعامل اجتماعی با سایر افراد توسعه پیدا می‌کند؛ بنابراین، منشأ معنا در کنش متقابل نمادین، امری جمعی بوده و به ذات ابژه‌ها برنمی‌گردد.

ج) معانی، از طریق فرآیند تفسیری تعدیل و اصلاح می‌شوند و لذا واقعیت هر فرد متفاوت بوده و چگونه تعریف شدن هر معنی مشخص، بستگی به اجماع بین افراد و فرآیندهای تفسیری دارد (Blumer, 1986). با توجه به نقش بنیادین کنش متقابل نمادین در پژوهش داده بنیاد، پژوهشگر باید توجه نماید که تعامل اجتماعی و معنایی‌ای که مشارکت‌کنندگان به تجارب خود می‌بخشند، چگونه رفتار ایشان را شکل می‌دهد (Aldiabat & Navenec, 2011).

کنش متقابل نمادین، خود ناشی از دیدگاه پراگماتیستی است. پراگماتیست‌ها باور دارند که حقیقت، امری موقتی، شرطی و تکاملی است و آن را پیش‌ساخته قلمداد نمی‌نمایند. همچنین تأکید پراگماتیسم بر عمل به منزله پیامد و نتایجی است که معنا یا حقیقت را تعیین می‌کنند و انسان‌ها از طریق تعامل، اقدام به ساختن خود، جامعه و واقعیت می‌کنند (Corbin & Strauss, 2015; Charmaz, 2014; Pascale, 2011).

برخی پژوهشگران، بر این اعتقاد هستند که رویکرد اولیه اشتراوس و کوربین جهان‌بینی واقع‌گرایانه داشته، مسیری خطی را طی می‌نماید و واقعیتی بیرونی را فرض قرار می‌دهد و به‌واسطه تمایل به جمع‌آوری داده‌های بدون سوگیری، آن را عینی‌گرا قلمداد می‌کنند و از این رو استدلال نموده‌اند که رویکرد اشتراوس و کوربین پسا اثبات‌گرایانه بوده است (Charmaz, 2000; Evans, 2013). در مقابل، پژوهشگران دیگری بر این باور هستند که رویکرد اشتراوس و

کوربین متعاقباً در جهت برساخت‌گرایی گام برداشته است زیرا به تفسیرهای متعدد از داده‌ها و برساختی بودن نظریه‌پردازی نیز اشاره نموده است (Lomborg & Kirkevold, 2003; Mills et al., 2006).

از نظر اشتراوس و کوربین، برای تدوین نظریه‌ای که بتواند معرفت را تشریح نماید، توانایی پژوهشگر نیز نقش بسزایی دارد، اما به‌منظور اجتناب از تأثیر ذهنیت پژوهشگر و حفظ عینی‌گرایی، از رویکردی سیستماتیک استفاده می‌شود (Strauss & Corbin, 1998). در نهایت می‌توان یک خط سیر به سوی برساخت‌گرایی را در نسخه‌های بعدی رویکرد اشتراوس و کوربین مشاهده نمود (Corbin & Strauss, 2008, 2015).

چارماز در رویکرد برساخت‌گرایی خود، ضمن آن‌که اصول کنش متقابل نمادین و پراگماتیسم را مورد تأیید قرار می‌دهد اما از رویه کدگذاری سیستماتیک و جهان‌بینی واقع‌گرای انتقادی اشتراوس و کوربین انتقاد می‌کند و تأکیدش بر احیای کنش متقابل نمادین و پراگماتیسم نسبت به معنا، زبان، تفسیر و تعامل در یک رویکرد برساختی است (Charmaz, 2006) و از این جهت، موضع فلسفی رویکرد برساخت‌گرایانه در نظریه داده‌بنیاد به‌واسطه هستی-شناسی نسبی‌گرا و معرفت‌شناسی ذهنی‌گرای خود، با هر دو رویکرد پیشین متفاوت است.

در این رویکرد، واقعیت‌های چندگانه میسر بوده و واقعیت، یک برساخت اجتماعی است که طی زمان دستخوش تغییر قرار می‌گیرد و نتیجه‌ای از تفسیر پژوهشگر است. این رویکرد به جای تمرکز بر عینیت دنیاهای حقیقی، به دنیایی که در ذهن از طریق کلام و افعال اعضای دخیل در آن، واقعیت یافته توجه می‌نماید (Charmaz, 2006, 2000) و اگرچه رویکرد برساخت‌گرایانه نظریه داده‌بنیاد، بسیاری از اصول رویکرد کلاسیک را حفظ نموده (Hall et al., 2013) لیکن در چگونگی دستیابی به معرفت نسبت به واقعیت با یکدیگر تفاوت دارند و در این رویکرد، پژوهشگر تشویق می‌شود تا خود را درگیر دیدگاه‌های مختلف نسبت به واقعیت نموده و تفاسیر چندگانه ارائه نماید (Charmaz, 2006).

۴-۲- نقش پژوهشگر

مواضع مختلف فلسفی در رویکردهای نظریه داده‌بنیاد موجب می‌شوند نقش پژوهشگر در چگونگی تعامل با مشارکت‌کنندگان و رویکردی که نسبت به داده‌ها و تحلیل آن‌ها و متعاقباً نظریه‌پردازی اتخاذ می‌کند، متفاوت باشد (Birks & Mills, 2012) که در ادامه به این تفاوت‌ها پرداخته می‌شود:

پژوهشگر از دیدگاه رویکرد کلاسیک گلیرز باید تفکرات از پیش تعیین شده معدودی داشته باشد و نقش مشاهده‌کننده‌ای را ایفا نماید که فاصله خود را حفظ نموده و مستقل باشد و لذا این رویکرد به ثنویت بین پژوهشگر و مشارکت‌کنندگان و رابطه‌ای عینی‌گرا معتقد بوده و پژوهشگر در این مسیر باید به دنبال معنای حقیقی باشد (Glaser & Strauss, 1967; Glaser, 1978). این رویکرد منتج به نظریه‌ای می‌شود که مستقیماً از داده‌ها ظهور پیدا می‌کند و از طریق مقایسه دائمی و مفروضات فلسفی مذکور، از سوگیری یا تفسیر پژوهشگر در آن اجتناب می‌شود (Mruck & Mey, 2007; Hall et al., 2013; Charmaz, 2017c).

اشتراوس و کوربین بدو معتقد بودند که پژوهشگر باید دیدگاه عینی‌گرای خود را از طریق به‌کارگیری روند سیستماتیک نسبت به داده‌ها و تحلیل آن‌ها حفظ نماید (Strauss & Corbin, 1998) لیکن در نسخه‌های بعدی

اذعان داشتند که عینی‌گرایی در پژوهش کیفی یک افسانه است (Corbin & Strauss, 2008) و بازاندیشی، نه تنها محدودکننده نیست بلکه به‌عنوان اقدامی مفید مورد اذعان قرار گرفته است (Corbin & Strauss, 2008, 2015).

موضع نهایی معرفت‌شناسی در رویکرد اشتراوس و کوربین موجب می‌شود که پژوهشگر دخالتی فعالانه و تفسیرگر داشته و به تدوین نظریه بپردازد (Corbin & Straus, 2015; Straus & Corbin, 1998) و لذا رابطه تعاملی با مشارکت‌کنندگان را مورد حمایت قرار می‌دهد. این رویکرد تجربه پژوهشگر را به‌صورت بالقوه موجب ارتقای حساسیت نظری می‌داند چرا که می‌تواند مبنایی برای مقایسه را فراهم آورد، ضمن آن‌که ایجاد فرضیات را تسهیل می‌کند (Corbin, 1998).

در رویکرد برساخت‌گرایانه، به‌واسطه معرفت‌شناسی ذهنی‌گرا، پژوهشگر از پژوهش خود قابل تفکیک نیست و لذا معرفت، به‌صورت مشترک خلق می‌شود (Charmaz, 2000). به عبارتی، نظریه از داده‌های جمع‌آوری‌شده توسط پژوهشگر و از برساخت‌های مشارکت‌کنندگان در طول تعامل با پژوهشگر، به‌صورت مشترک ساخته می‌شود (Charmaz, 2008b) و در نتیجه، پژوهشگر از طریق تعامل خود با مشارکت‌کنندگان و داده‌ها، بر پژوهش اثر می‌گذارد و لذا تجربه پژوهشگر در این فرآیند حائز اهمیت است (Charmaz, 2014). در این راستا، پژوهشگر باید نقشی فعال داشته و در فرآیند ساخت نظریه دخیل باشد اما همچنان می‌بایست بازاندیش^{۳۳} باشد تا از تحمیل ایده‌های پیش‌فرض خود بر داده‌ها اجتناب نماید (Charmaz, 2006, 2014).

۴-۳- جایگاه مرور ادبیات

مرور ادبی قبل از جمع‌آوری داده‌ها در رویکرد کلاسیک گلیزر، نهی شده است تا از ایده‌هایی که از پیش، فرض شده و ممکن است داده‌ها را متأثر نمایند اجتناب شود. در این رویکرد، اعتقاد بر این است که وجود یک سوال اولیه بر اساس مرور ادبی یا نظریه‌ای که پژوهشگر را هدایت نماید، می‌تواند موجب تأثیر ناخواسته پژوهشگر شود، ضمن آنکه مطالعه ادبیات در بدو امر می‌تواند منجر به محدود شدن آزادی مورد نیاز برای کشف نظریه گردد (Glaser, 1998; Glaser & Holton, 2007).

گلیزر، پژوهشگران را تشویق می‌نماید که دیدگاهی بازداشته و به‌ظهور نظریه اعتماد نمایند و در نهایت، مرور ادبیات را در گام آخر یا در مرحله نگارش، به‌منظور ارتباط دادن ادبیات با نظریه و البته طی تداوم فرآیند مقایسه دائمی، توصیه نموده است (Glaser, 1978, 1998).

رویکرد اشتراوس و کوربین، نگاه متفاوتی به مرور ادبیات دارد و مراجعه به ادبیات مرتبط قبل از ورود به میدان و در هر گام از مطالعه را توصیه می‌نماید، چرا که در این دیدگاه، پژوهشگر نه تنها باید با دانش پیشین آشنایی داشته باشد بلکه باید فهمی صریح از آن به دست آورده باشد. ضمن آن‌که مرور زودهنگام و مداوم ادبیات می‌تواند دیدگاهی نسبت به سؤالات پژوهش ایجاد نموده، منبع ثانویه‌ای از داده‌ها را فراهم آورد، حساسیت نظری را ارتقا داده و بازاندیشی را تحریک نموده، در نمونه‌گیری نظری به‌عنوان راهنما عمل کند و سپس تایید اعتبار را نیز تسهیل نماید (Strauss & Corbin, 1990, 1998; Corbin & Strauss, 2015)؛ بنابراین در این رویکرد، پژوهشگر تشویق می‌شود تا

³³ Reflexive

پیش از جمع‌آوری داده‌ها و به‌عنوان بخشی از آماده‌سازی خود برای پژوهش، به مطالعه ادبیات و نظریات موجود بپردازد (Hall et al., 2013; Corbin & Strauss, 2015).

لیکن اشتراوس و کوربین در عین حال اشاره نموده‌اند که منظور ایشان از مرور ادبیات، تعمیق بیش از حد در آن و به نحوی که مرور ادبی موجب محدود یا خاموش شدن خلاقیت شود، نیست (Strauss & Corbin, 1990) چرا که پژوهشگر نباید کار خود را با یک نظریه موجود آغاز نماید بلکه چارچوب نظری می‌تواند بعداً و در مرحله تحلیل داده‌ها به‌عنوان ابزاری برای نظاره نمودن داده‌ها مورد استفاده قرار گیرد (Corbin & Strauss, 2015).

رویکرد برساخت‌گرای چارماز مشابه رویکرد اشتراوس و کوربین، پژوهشگر را به مرور اولیه ادبیات تشویق می‌نماید، البته چارماز پیشنهاد می‌دهد که تجمیع مرور ادبیات باید در یک فصل مروری مشخص صورت پذیرد و پژوهشگر نباید چنان در ادبیات پیشین فرو رود که خلاقیت خود را از دست دهد و لذا مرور جامع ادبیات را پس از تحلیل داده‌ها توصیه نموده است که از نظر وی به پژوهشگر کمک می‌نماید تا وارد تعامل با حوزه مطالعاتی مورد نظر شود، باورپذیری پژوهش، تسلط و استدلالی که پژوهشگر متعاقباً ارائه می‌دهد را تقویت نماید و می‌تواند منطق پژوهشگر در فصول بعدی رساله وی را توجیه و تشریح کند (Charmaz, 2006).

به عبارتی، چارماز بین مرور اولیه ادبیات و مرور نهایی آن تفکیک قائل می‌شود. در این رویکرد استفاده از نظریه‌های موجود می‌تواند موجب ارتقای حساسیت نظری و جهت‌دهی به پژوهشگر شود و گشودگی ذهنی و خلاقیت پژوهشگر را تسهیل نماید. ضمن آنکه، سوال پژوهش پیش از آغاز عملیات پژوهشی تدوین می‌شود و لذا مرور ادبیات در این راستا حائز اهمیت است (Charmaz, 2006, 2014; Harling & Turner, 2012).

۴-۴- سوال پژوهش

با در نظر گرفتن موضع‌گیری گلیزر در ارتباط با مرور ادبیات، وی پژوهشگر را از ورود به میدان پژوهش با سؤالات از پیش تعیین شده منع می‌نماید (Howard-Payne, 2015). در رویکرد کلاسیک، از آنجا که پژوهشگر خود را در معرض فضای پژوهش قرار می‌دهد، داده‌ها و سوال پژوهش برای وی آشکار می‌شوند (Hallberg, 2006). در این رویکرد، ابتدا بیان شد که سؤالات پژوهش باید مبتنی بر منظر کلی جامعه‌شناختی و موضوع و مسئله کلی باشند (Glaser & Strauss, 1967).

گلیزر متعاقباً اشاره نموده است که سؤالات باید علل^{۳۴}، زمینه‌ها^{۳۵}، اقتضانات^{۳۶}، پیامدها^{۳۷}، کوواریانس‌ها^{۳۸} و شرایط^{۳۹} را پوشش دهند (Glaser, 1978). علی‌رغم این‌که پژوهشگر در این رویکرد کار خود را با مجموعه سؤالاتی از پیش تعیین شده آغاز نمی‌کند، اما گلیزر نهایتاً بیان داشته که پژوهشگر تلاش می‌نماید تا با سؤالی وسیع‌تر به حوزه ماهوی موضوع نزدیک شود تا بیان تجربه‌ها توسط مشارکت‌کنندگان را تسهیل نماید (Glaser, 1998) و در مراحل

³⁴ Causes

³⁵ Contexts

³⁶ Contingencies

³⁷ Consequences

³⁸ Covariances

³⁹ Conditions

بعدی و با پیشرفت فرآیند پژوهش و آغاز شکل‌گیری مقوله‌ها، پژوهشگر سؤالات خود را از مشارکت‌کنندگان به صورتی مستقیم‌تر مطرح می‌نماید.

در مقابل و در رویکرد اشتراوس و کوربین، توصیه شده است که پژوهشگر باید کار خود را با در نظر داشتن سؤالی از پیش تعیین شده در ذهن آغاز نماید که این امر را می‌توان نتیجه‌ای از مرور ادبیات دانست (Strauss & Corbin, 1990). سوال پژوهش باید حوزه موضوعی مشخصی را تبیین نماید (Strauss & Corbin, 2015) و شکل آن باید پدید و موضوع مطالعه را مشخص نماید (Strauss & Corbin, 1990). البته تمرکز سؤالات پژوهش، نهایتاً پس از شروع و تداوم گردآوری داده‌ها و تحلیل آن‌ها پالایش می‌شوند (Strauss & Corbin, 1994).

رویکرد برساخت‌گرایانه نیز همانند رویکرد اشتراوس و کوربین با سوال پژوهش وارد میدان می‌شود اما اشتراوس و کوربین قائل به امکان تعمیم مسئله خاص مورد مطالعه به زمینه‌ای وسیع‌تر هستند در حالی که چارماز، موضوع محلی را صرفاً محدود به زمینه‌ای محلی می‌داند (Strauss & Corbin, 1990; Charmaz, 2006). چارماز همچنین بیان می‌دارد که اغلب لازم است طرح پیشنهادی پژوهش دارای سوال و طراحی متداول باشد تا مخاطبان خارجی پژوهش (داوران علمی) را راضی نماید اما در عین حال، نظریه‌پرداز داده‌بنیاد باید سؤالات پژوهش و طراحی پژوهش را تعدیل‌پذیر نگه داشته و باید توازنی بین طراحی سؤالات اولیه به صورتی کلی در رابطه با موضوع مورد نظر و امکان اصلاح سؤالات و طراحی پژوهش در مراحل بعدی، برقرار سازد (Charmaz, 2020).

۴-۵- فرآیند تحلیل داده‌ها و تدوین نظریه داده بنیاد

تفاوت بین رویکردهای نظریه داده بنیاد، در نحوه تحلیل داده‌ها بالاخص کدگذاری آن‌ها و همچنین نظریه‌پردازی نیز مشهود است:

رویکرد کلاسیک: هدف از تحلیل داده‌ها در رویکرد کلاسیک، مشاهده ظهور نظریه داده بنیاد به صورت عینی از طریق فرآیند تحلیل داده‌ها است (Glaser & Strauss, 1967). گلیزر ادعا می‌کند که در این رویکرد، داده‌ها عینی بوده و کشف می‌شوند (Glaser, 2002). گلیزر و اشتراوس بدواً دو سطح کدگذاری شامل کدگذاری اساسی^{۴۰} و کدگذاری نظری^{۴۱} را ارائه نموده‌اند (Glaser & Strauss, 1967). متعاقباً گلیزر و هولتون رویه کدگذاری در رویکرد کلاسیک را با وضوح بیشتر تشریح نمودند که طبق آن، کدگذاری اساسی شامل دو زیرمجموعه کدگذاری باز و کدگذاری انتخابی می‌شود (Glaser & Holton, 2004).

در مرحله کدگذاری باز، داده‌های جمع‌آوری شده بدواً به صورت خط به خط مرور شده و در تکه‌های قابل مقایسه که عَرَض^{۴۲} نامیده می‌شوند قرار می‌گیرند و سپس کدگذاری از طریق اعطای عنوان به آن‌ها صورت می‌پذیرد. مرور و کدگذاری خط به خط داده‌ها باعث اشباع مقوله‌ها می‌شود و امکان نادیده گرفتن مقوله‌های مهم را به حداقل می‌رساند. سپس این فرآیند با جداسازی بخش‌های کدگذاری شده از متن داده و مقایسه آن‌ها با یکدیگر و سپس گروه‌بندی مفهومی آن‌ها تحت یک عنوان، ضمن تداوم انجام مراحل مقایسه مداوم، ادامه پیدا می‌کند. با ادامه فرآیندهای

⁴⁰ Substantive coding

⁴¹ Theoretical coding

⁴² Incident

جمع‌آوری شواهد، مقایسه و مقوله‌بندی، هر مقوله چگال‌تر شده و روابط داخلی آن‌ها ظهور پیدا می‌کنند و نهایتاً مقوله اصلی که با بیشترین تعداد از سایر مقوله‌ها در ارتباط است ظاهر می‌شود؛ بنابراین در گام دوم که کدگذاری انتخابی است، نمونه‌گیری نظری ادامه پیدا می‌کند و کدگذاری داده‌های ورودی، به صورت انتخابی محدود می‌شوند تا اطلاعات فرعی فیلتر شده و تمرکز بر داده‌های مرتبط معطوف شود.

به عبارتی در این گام، پژوهشگر تنها بر کدگذاری داده‌هایی تمرکز می‌نماید که با مقوله اصلی در ارتباط هستند. این گام نیز تا به اشباع رسیدن مقوله اصلی ادامه پیدا می‌کند. پس از آنکه مقوله‌ها به اشباع رسیدند، اقدام به یکپارچه‌سازی مقوله‌ها در مفاهیمی ماهوی و اساسی صورت می‌پذیرد (Glaser & Holton, 2004; Holton, 2010).

مرحله بعد که کدگذاری نظری است در سطح مفهومی تری صورت می‌گیرد و با استفاده از خانواده‌های کدگذاری^{۴۳}، مقوله‌ها را به نظریه پیوند می‌زند. خانواده‌های کدهای نظری بدو توسط گلنیز در ۱۸ عنوان (Glaser, 1987) و متعاقباً در ۴۱ عنوان (Glaser, 2005) ارائه شده‌اند که در حقیقت، مجموعه‌هایی از مفاهیم کلی منشعب از بافت‌های مختلف (شامل بافت‌های جامعه‌شناسی، فلسفی و حتی امور روزمره) هستند و مقصود از آن‌ها پرورش حساسیت نظری پژوهشگر در جهت تدوین نظریه از داده‌ها است (Kelle, 2019).

فرض بر آن است که استفاده از این رویه برای تحلیل موجب می‌شود تا نظریه به صورتی طبیعی از محتوای داده‌ها ظهور یابد و در این مرحله، به عنوان سطح نهایی انتزاع، پژوهشگر ضمن استفاده از یادداشت‌های خود که در گام‌های پیشین تهیه نموده است، اقدام به مفهوم‌سازی روابط داخلی مفاهیم اساسی می‌نماید. در این مرحله، ادبیات پژوهش نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد تا مقایسه و احتمالاً انطباق نظری صورت پذیرد و پس از آن، امکان ظهور نظریه داده بنیاد حول یک مقوله اصلی و مقوله‌های فرعی آن، فراهم می‌شود (Glaser & Strauss, 1967; Breckenridge, 2014; Kenny & Fourie, 2015).

گلنیز مدعی است که به واسطه عدم تحمیل هیچ قالب خارجی تا پس از انجام کدگذاری نظری، این رویکرد به تنهایی امکان ظهور نظریه را فراهم می‌آورد (Glaser, 1978). شایان ذکر است، بستر زمینه‌ای داده‌ها در این رویکرد اصولاً لحاظ نمی‌شوند مگر آنکه در قالب کد ظهور نمایند (Glaser & Holton, 2007). در رویکرد کلاسیک، نظریه داده بنیاد حول یک مقوله یا مضمون اصلی شکل می‌گیرد که تمامی مقوله‌های مفهومی را به هم متصل می‌نماید (Glaser, 1978).

رویکرد اشتراوس و کوربین: تمرکز تحلیل داده‌ها در این رویکرد معطوف به استفاده از روش‌هایی به مثابه ابزارهای تحلیلی است که تعامل بین پژوهشگر و داده را افزایش دهند (Walker & Myrick, 2006). فرآیند کدگذاری اشتراوس و کوربین شامل سه مرحله کدگذاری باز^{۴۴}، کدگذاری محوری^{۴۵} و کدگذاری انتخابی^{۴۶} است (Strauss & Corbin, 1990) و نسبت به رویکردهای دیگر، رویه‌ای روشن‌تر دارد چرا که مراحل گام‌به‌گام را ارائه می‌نماید.

⁴³ Codingfamilies

⁴⁴ Open coding

⁴⁵ Axialcoding

⁴⁶ Selectivecoding

به طور کلی کدگذاری باز به منظور شناسایی مفاهیم و استخراج مقوله‌ها و ابعاد آن‌ها صورت می‌پذیرد. داده‌ها ابتدا مفهوم‌سازی می‌شوند و عنوانی به آن‌ها اختصاص داده می‌شوند. مفاهیم در حقیقت، پدیده‌هایی هستند که به آن‌ها عناوینی اختصاص یافته است (Strauss & Corbin, 1998). سپس طی مقایسه مداوم، برخی مفاهیم را می‌توان در کنار هم قرار داد تا مقوله‌ها که در حقیقت مفاهیمی با درجه انتزاع بالاتر هستند، شکل بگیرند.

با چگال شدن مقوله‌ها، پژوهشگر می‌تواند مقوله‌هایی فرعی تعریف نماید یا برخی مقوله‌ها را در ذیل مقوله‌هایی انتزاعی‌تر قرار دهد (Kenny & Fourie, 2015). متعاقباً و در فرآیند توسعه یافتن مقوله‌ها، خصوصیات و ابعاد هر مقوله مشخص می‌شوند. منظور از ابعاد هر مقوله، دامنه تغییرات خصایص عمومی یک مقوله است (Strauss & Corbin, 1998) که شامل به دامنه تکرار، شدت، مدت آن‌ها و غیره می‌شود اما محدود به این موارد نمی‌شود و از آنجا که هر مقوله معمولاً بیش از یک خصیصه یا صفت قابل انتساب دارد، در راستای دامنه‌اش جانمایی می‌شود که به آن پیوستار ابعادی اطلاق می‌شود (Strauss & Corbin, 1998; Kenny & Fourie, 2015).

در مرحله دوم، کدگذاری هر مقوله به همراه مقوله‌های فرعی آن ادامه می‌یابد و در راستای خصوصیات و ابعادشان باهم ارتباط داده می‌شوند (Strauss & Corbin, 1998). داده‌های گسسته با استفاده از پارادایم کدگذاری در کنار هم قرار می‌گیرند. پارادایم کدگذاری، متشکل است از مجموعه‌ای از رویدادها یا موقعیت‌هایی که بر یک پدیده، فعل یا استراتژی‌های تعاملی به‌عنوان تاکتیک‌های فرد برای تقابل با موقعیت‌ها، مشکلات و مسائل، اثر می‌گذارند و همچنین چارچوبی از سؤالات را در بردارد که از یکی از خانواده‌های کدگذاری گلنیزر حاصل شده و شناسایی رابطه بین ساختار، فرآیند و ارتباط بین مقوله‌ها و مقوله‌های فرعی را تسهیل می‌نماید.

با استفاده از پارادایم کدگذاری اشتراوس و کوربین، پنج مقوله فرعی برای هر مقوله تعیین می‌شوند که عبارت‌اند از شرایط علی، بافت زمینه‌ای، شرایط مصاحبه‌ای، استراتژی‌های عمل/ تعاملی و پیامدها. طی این فرآیند، هر یک از مقوله‌های فرعی که خصوصیات و ابعاد خود را به همراه دارند، به مقوله جامع‌تری مرتبط می‌شوند. در این رویه، برخی مقوله‌های جدا مانده، در پیکربندی جدیدی به‌عنوان مقوله فرعی برای یک مقوله مفهومی انتزاعی‌تر قرار می‌گیرند و در نتیجه، مقوله‌های جامعی ظهور پیدا می‌کنند که چگالی بیشتری دارند (Strauss & Corbin, 1990; Corbin & Strauss, 2015).

پژوهشگر در این رویکرد، طی مرحله کدگذاری محوری و قبل از حصول مقوله اصلی، با استفاده از پارادایم کدگذاری که از پیش تعیین شده، فعالانه مداخله می‌نماید که با فرآیند به‌کارگیری کدهای منعطف نظری در رویکرد کلاسیک که پس از شناسایی مقوله اصلی استفاده می‌شود، متفاوت است (Walker & Myrick, 2006).

در نهایت مرحله کدگذاری انتخابی، با فرآیند تجمیع مقوله‌های انتزاعی‌تر همراه بوده و طی آن، یک مقوله اصلی شناسایی می‌شود و پژوهشگر به‌صورت مفهومی سعی می‌نماید تا تمام مقوله‌ها را به این مقوله اصلی ارتباط دهد (Strauss & Corbin, 1990). اشتراوس، معیارهای انتخاب مقوله اصلی را شامل انتزاعی بودن آن (به حدی که بتوان تمام مقوله‌های دیگر را به آن ارتباط داد و بتوان از آن برای پژوهش‌های بعدی به منظور تدوین یک نظریه عام استفاده نمود)، ظهور مکرر این مقوله در داده‌ها، منطقی بودن و سازگاری آن با داده‌ها و همچنین عمیق شدن و حصول توان تبیینی در تعقیب بیان رابطه مقوله‌های دیگر با آن، معرفی نموده است (Strauss, 1987).

یکی از مشکلاتی که پژوهشگر در این مرحله با آن روبرو می‌شود، انتخاب این مقوله اصلی بین گزینه‌هایی است که به صورت بالقوه می‌توانند به عنوان مقوله اصلی انتخاب شوند. در این راستا، اشتراوس و کوربین، تکنیک‌هایی را برای شناسایی مقوله اصلی و یکپارچه‌سازی و تجمیع مفاهیم ارائه داده‌اند که عبارت‌اند از: الف) نگارش خط داستان: به منزله نوشتن جملات توصیفی راجع به آنچه حول پدیده مورد مطالعه در حال وقوع است که در نهایت، روایتی داستانی از آن‌ها ظهور پیدا می‌کند، ب) حرکت از توصیف به سوی مفهوم‌سازی: نگارش داستان با استفاده از مقوله‌های موجود و شکل دادن به ارتباط آن‌ها به منظور مفهوم‌سازی ایده اصلی، ج) استفاده از نمودارها: تهیه نمودارها می‌تواند روابط بین مفاهیم را به صورت بصری نمایش دهد (د) بازبینی و مرتب‌سازی یادداشت‌ها: یادداشت برداری پژوهشگر در فرآیند تحلیلی، به خصوص اگر خصوصیات مفاهیم و ابعاد آن‌ها به صورت سیستماتیک در آن‌ها شناسایی شده باشند، حالتی انتزاعی‌تر به خود می‌گیرند و سرنخ‌های خوبی را برای یکپارچه‌سازی ارائه می‌دهند (Strauss & Corbin, 1998).

در نسخه‌های بعدی، اشتراوس و کوربین، مراحل سه‌گانه را دستخوش تغییراتی قرار داده‌اند و از مرحله کدگذاری باز به عنوان فرآیند تکرار شونده^{۴۷} و مرحله کدگذاری محوری به عنوان فرآیند منعطف^{۴۸} یاد نموده و فرآیند آخر نیز تحت عنوان یکپارچه‌سازی نظری^{۴۹} مطرح شده است (Corbin & Strauss, 2008, 2015). گلیر این ساختار پیچیده تحلیل را مورد نقد قرار داده و بیان می‌دارد که پژوهشگر در آن، داده‌ها را تحمیل می‌نماید و در نتیجه ماهیت داده‌ها را از بین می‌برد (Glaser, 1992).

چارماز نیز انتقادی وارد نموده که اشتراوس و کوربین، کدگذاری را از حالت منعطف اولیه آن خارج نموده و در قوانینی غیرقابل تغییر محصور نموده‌اند (Charmaz, 2006). البته، اشتراوس و کوربین تصریح نموده‌اند که رویه کدگذاری باید به صورتی منعطف به کار گرفته شود و این مدل را تسهیل‌گر و راهنمای تحلیل داده‌ها به صورتی دقیق و نظام‌مند برای خلق نظریه معرفی کرده‌اند (Strauss and Corbin, 1990).

کوربین و اشتراوس، نظریه را به عنوان مجموعه‌ای از مقوله‌هایی قلمداد نموده‌اند که به خوبی توسعه یافته و از طریق روابط شناسایی شده و به هم پیوسته، رابطه‌ای نظری را شکل می‌دهند که در نهایت، پدیده مورد مطالعه را تبیین می‌نماید. از طرف دیگر، ایشان متعاقباً اذعان داشته‌اند که نظریه داده بنیاد، تنها یکی از تفسیرهای ممکن است و عیناً نمایای واقعیت نیست (Corbin & Strauss, 2008, 2015).

رویکرد برساخت گرایانه: تحلیل داده‌ها در رویکرد برساخت گرایانه به منظور روشن نمودن فرآیندهای اجتماعی، متمرکز بر رویه‌های منعطف تحلیلی است و لذا چارماز، با انتقاد از رویه کدگذاری اشتراوس و کوربین، آن را سرکوبگر خلاقیت پژوهشگر می‌داند. وی همچنین بر انعطاف‌پذیری به مثابه توانایی پژوهشگر در فراگیری تحمل ابهام‌ها و پذیرنده بودن، تأکید می‌نماید تا از این طریق بتواند به خلق مقوله‌ها و استراتژی‌های نوظهور نائل شود. در این رویکرد، رویه کدگذاری همانند رویکرد کلاسیک شامل دو مرحله اصلی است که به ترتیب کدگذاری اولیه^{۵۰} و کدگذاری متمرکز^{۵۱} نامیده می‌شوند (Charmaz, 2006, 2008).

⁴⁷ Iterative Process

⁴⁸ Flexible process

⁴⁹ Theoretical integration

⁵⁰ Initial coding

⁵¹ Focused coding

در کدگذاری اولیه، پژوهشگر با دیدگاهی باز، تمامی احتمالات نظری ممکن که در داده‌ها قابل تشخیص باشند را جستجو می‌نماید و از طریق مقایسه داده‌ها با داده‌ها، آنچه از نظر مشارکت کنندگان مسئله‌ساز بوده را متوجه می‌شود و به تحلیل آن می‌پردازد. در این مرحله پژوهشگر باید به دنبال اقدامات و افعال در هر بخش از داده‌ها باشد و از تحمیل مقوله‌های از پیش تعیین شده بر داده‌ها اجتناب نماید؛ بنابراین، کدهای اولیه، حالتی مشروط و مقایسه‌ای دارند (Charmaz, 2006). چارماز بیان می‌دارد که در این مرحله از کدگذاری بهتر است به جای جستجوی مضامین، به دنبال افعال و سرنخ‌های نظری بالقوه بود تا فرآیندهای ضمنی آشکار شوند و ارتباط بین کدها مشخص گردند (Charmaz, 2008).

در این رویکرد فرآیند کدگذاری به صورت خط به خط آغاز می‌گردد. البته می‌توان کدگذاری داده‌ها را به صورت کلمه به کلمه نیز آغاز نمود (Charmaz, 2006). به نظر چارماز، کدگذاری بر اساس مضامین بزرگ‌تر، احتمالاً موجب نادیده گرفتن ایده‌ها و الگوهایی می‌شود که در آن حالت، ممکن است ظاهر نشوند (Charmaz, 2014). آنچه در رویکرد برساخت‌گرایانه در این مرحله متفاوت قلمداد می‌شود، اذعان به این مسئله است که پژوهشگر کدها را می‌سازد و آنچه در داده‌ها مهم قلمداد می‌شود را تعریف می‌نماید. پژوهشگر همچنین به توصیف آن چیزی می‌پردازد که فکر می‌کند در حال وقوع است و معانی ضمنی در بیانات مشارکت کنندگان را تفسیر می‌نماید (Charmaz, 2014).

در مرحله کدگذاری متمرکز، کدهای اولیه‌ای که مکرراً ظهور پیدا نموده‌اند یا برای شفاف‌سازی پدیده تحت مطالعه حائز اهمیت هستند مورد استفاده قرار می‌گیرند تا داده‌ها را بتوان در بخش‌های بزرگ‌تری مقوله‌بندی نمود. مقوله‌ها می‌توانند متشکل از کدهایی باشند که پژوهشگر آن‌ها را مستقیماً از گفتار مشارکت کنندگان اتخاذ نموده یا می‌توانند نمایای تعریف نظری یا ماهوی پژوهشگر از آنچه در داده‌ها رخ می‌دهند، باشند (Charmaz, 2006). کدگذاری در این مرحله در سطح بالاتری از انتزاع صورت می‌پذیرد (Charmaz, 2014). در حقیقت، پژوهشگر با استفاده از نمونه‌گیری نظری و ضمن بهره‌گیری از یادداشت برداری‌هایی که انجام می‌دهد به سوی اشباع نظری پیش می‌رود تا در نهایت بتواند پدیده‌ها را تفسیر و از آن‌ها نظریه‌سازی نماید (Charmaz, 2008).

چارماز، در این راستا سه فرآیند به هم مرتبط شامل الف) مرتب‌سازی نظری یادداشت‌ها برای ایجاد و پالایش ارتباطات نظری و مقایسه بین مقوله‌ها، ب) ترسیم نمودار جهت تصویرسازی مقوله‌ها و ارتباط آن‌ها و ج) یکپارچه‌سازی یادداشت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. وی همچنین بیان می‌دارد که نتیجه فرآیند تحلیلی، می‌تواند لزوماً حول یک مقوله نبوده بلکه ممکن است شامل چندین مقوله باشد که در این صورت، مرتب‌سازی یادداشت‌ها به تناسب این مقوله‌ها با یکدیگر یا حتی عدم تناسب آن‌ها باهم می‌پردازد (Charmaz, 2006).

چارماز تصریح داشته که یکپارچه‌سازی نظری از مرحله کدگذاری متمرکز آغاز می‌شود و در نظریه‌پایانی به نهایت تجلی خود می‌رسد. وی، امکان استفاده از چارچوب‌های خارجی مانند کدگذاری محوری رویکرد اشتراوس و کوربین یا کدهای نظری رویکرد کلاسیک را نفی نمی‌کند اما معتقد است نیاز به استفاده از این روش‌ها باید در فرآیند تحلیل آشکار شده باشد (Charmaz, 2014). چارماز همچنین بر تعدد مصاحبه‌ها با مشارکت‌کنندگان تأکید می‌نماید تا پژوهشگر بتواند آنچه از نقطه نظر افراد اهمیت دارد را کشف نماید و به معنای واقعی امور نزد آن‌ها دست پیدا کند.

نتیجه این تحلیل، بیش از آن که تبیین پژوهشگر باشد، فهم تفسیری وی از چگونگی خلق ادراک و معنای واقعیت نزد مشارکت‌کننده است و این تحلیل که مرتبط با زمان، فرهنگ و بافت زمینه‌ای است، انعکاسی از طرز فکر مشارکت‌کنندگان و همچنین پژوهشگر است. لذا، آنچه نهایتاً در رویکرد برساخت‌گرایانه از مطالعه حاصل می‌شود بیش از آن که نظریه باشد، داستان یا روایتی است که مشتمل بر مقوله‌هایی بوده که توسط پژوهشگر با تمرکز بر فهم فرآیندهای اجتماعی نقل می‌شود و این داستان هم نظاره‌گر و هم آنچه را که نظاره شده را منعکس می‌نماید (Hallberg, 2006).

نظریه داده بنیاد در این رویکرد، در حقیقت تصویری از واقعیت (و نه خود واقعیت) را می‌سازد (Charmaz, 2000) و حتی می‌تواند متشکل از مفاهیم نظری بدون هیچ مقوله اصلی باشد (Charmaz, 2006) و لذا از یک مجموعه داده یکسان، می‌توان تفسیرهای نظری فراوانی بدست آورد (Greckhamer & Koro-Ljungberg, 2005).

شایان ذکر است که گلیر از رویکرد برساخت‌گرایانه انتقاد نموده و بیان می‌دارد که هدف از نظریه داده بنیاد، مفهوم سازی است در حالی که این رویکرد بیشتر بر تشریح تجارب مشارکت‌کنندگان تأکید می‌نماید و لذا آن را نوعی تحلیل داده کیفی قلمداد می‌کند. وی همچنین انتقاد می‌نماید که استفاده از مصاحبه‌های طولانی عمیق عملاً موجب تحمیل داده‌ها می‌شود و از قوت تحلیلی نظریه داده بنیاد می‌کاهد (Glaser, 2002). البته چارماز استدلال نموده که پژوهشگر نمی‌تواند رابطه‌ای را با پژوهش اجتماعی شکل دهد که خود هیچ دخالتی در آن نداشته باشد، چرا که خود، بخشی از دنیایی است که آن را مطالعه می‌کند و داده‌هایش را گردآوری می‌نماید و لذا اجتناب از تعامل پژوهشگر با داده‌ها را غیرممکن می‌داند (Charmaz, 2006).

جدول ۱- مراحل کدگذاری و تحلیل داده‌ها در سه رویکرد اصلی نظریه داده بنیاد

مراحل کدگذاری و تحلیل داده‌ها در نظریه داده بنیاد		
رویکرد کلاسیک	رویکرد اشتراوس و کوربین	رویکرد برساخت‌گرا
۱- کدگذاری اساسی الف) کدگذاری باز ب) کدگذاری انتخابی ۲- کدگذاری نظری	۱- کدگذاری باز (فرآیند تکرار شونده) ۲- کدگذاری محوری (فرآیند منعطف) ۳- کدگذاری انتخابی (یکپارچه‌سازی نظری)	۱- کدگذاری اولیه ۲- کدگذاری متمرکز

۴-۶- معیار ارزیابی کیفیت

کیفیت فرآیند پژوهش تأثیر فراوانی بر مورد قبول واقع شدن نتایج آن دارد. از طرف دیگر و از آنجایی که در روش‌های کیفی، هر استراتژی پژوهشی مبتنی بر بنیان‌های نظری و فرآیندهای اجرایی متفاوتی است، لذا معیار قضاوت یکسانی را نمی‌توان برای همه آن‌ها در نظر گرفت (Corbin and Strauss, 2015). همچنین، معیار ارزیابی کیفیت در

نظریه داده بنیاد می‌تواند بر اساس این که کدام رویکرد به نظریه داده بنیاد مورد استفاده بوده است، متفاوت باشد (Charmaz & Thornberg, 2020).

در این راستا، گلیزر و اشتراوس بر دو معیار اعتبارپذیری^{۵۲} و کاربردپذیری^{۵۳} تمرکز نمودند (Glaser & Strauss, 1967) و به ترتیب، اعتبارپذیری را با اطمینان پژوهشگر به دانش و وقوف خود بر اساس مطالعه و تحلیل دقیق میدان و تحصیل دانش به صورت سیستماتیک از داده‌ها و کاربردپذیری را قابلیت تعمیم آن به عنوان ابزاری برای ارتقای کیفیت، ارتباط داده‌اند (Charmaz & Thornberg, 2020).

معیارهای گلیزر و اشتراوس برای اعتبارپذیری شامل سه مورد است که عبارت‌اند از: الف) توصیف روشن و تفصیلی داده‌ها به نحوی که مخاطب بتواند حضور در میدان را احساس نماید، ب) ارزیابی خوانندگان نسبت به چگونگی استنتاج نتایج توسط پژوهشگران، ج) چندین گروه مقایسه‌ای به منظور افزایش میدان و عمومیت نظریه و اصلاح و تعدیل نظریه ظهور یابنده بر اساس شرایط گوناگون.

ایشان همچنین برای کاربردپذیری چهار معیار را ارائه نمودند که شامل موارد زیر است: الف) برازش^{۵۴}: به معنی مناسب بودن نظریه با داده‌ها و حوزه‌ای که در آن به کار خواهد رفت، ب) مفهوم بودن^{۵۵}: به مثابه معنی‌دار بودن آن نه تنها برای پژوهشگران بلکه برای افرادی که در حوزه مورد مطالعه کار یا زندگی می‌کنند و پژوهشگر به حساب نمی‌آیند، ج) عمومیت^{۵۶}: که به معنای عام بودن نظریه به حد کافی به منظور افزایش کاربردپذیری آن و داشتن جنبه انتزاعی برای پوشش موقعیت‌های مختلف زندگی روزمره و کاربردپذیری آن در موقعیت‌ها و جوامع مختلف، ضمن اجتناب از انتزاع بیش از حد مقوله‌ها به منظور حفظ قابلیت محسوس بودن آن‌ها است، د) کنترل: این که نظریه باید بتواند به کاربران کمک نماید تا واقعیت اجتماعی خود را فهم و تحلیل نمایند تا بتوانند تبیین کنند که در آن موقعیت‌ها، چه اتفاقی حال افتادن است و چگونه می‌توان در آن‌ها تغییر ایجاد نمود (Glaser & Strauss, 1967).

گلیزر متعاقباً معیارهای ارزیابی کیفیت را برای رویکرد کلاسیک بازنویسی نمود که شامل موارد زیر است: الف) کارکردپذیری^{۵۷}: به مثابه توانایی نظریه تدوینی در تبیین رفتار مربوطه در حوزه ماهوی مورد مطالعه، ب) مرتبط بودن^{۵۸}: مرتبط بودن نظریه با افرادی که در حوزه مورد مطالعه حضور دارند، ج) برازندگی^{۵۹}: تناسب نظریه با حوزه ماهوی مورد مطالعه و داده‌ها و د) اصلاح‌پذیری^{۶۰}: قابلیت اصلاح نظریه در صورت ظهور داده‌های جدید (Glaser, 1978, 1998).

در مقابل، اشتراوس و کوربین بر چهار معیار عمومی برای کیفیت تأکید نموده‌اند که عبارت‌اند از: الف) کیفیت داده‌ها به مثابه رعایت معیارهای کیفیت در ارتباط با روش‌های مورد استفاده جهت گردآوری داده‌ها، ب) قابل قبول

52 Credibility

53 Applicability

54 Fitness

55 Understanding

56 Generality

57 Workability

58 Relevance

59 Fit

60 Modifiability

بودن^{۶۱} و ارزش نظریه تدوین شده، (ج) کفایت^{۶۲} فرایند پژوهش به منزله رویه‌های نمونه‌برداری، کدگذاری و مقوله‌بندی و انتخاب مقوله اصلی که در نهایت ختم به تدوین نظریه شده‌اند و (د) زمینه تجربی^{۶۳} نظریه تدوینی که طی آن، سؤالاتی مطرح می‌شوند نظیر این که آیا مفاهیم به وجود آمده‌اند و این که آیا باهم ارتباط سیستماتیک دارند؟ آیا مقوله‌ها دارای چگالی لازم هستند و آیا ارتباطات مفهومی زیادی بین آن‌ها برقرار است؟ آیا نظریه گوناگونی‌ها را در بردارد و آیا مفاهیم در شرایط مختلف مورد آزمون قرار گرفته و ابعاد مختلف را شامل می‌شوند؟ آیا یافته‌های نظری معنی‌دار به نظر می‌رسند و آیا نظریه تدوینی با گذر زمان برجا می‌ماند و تبدیل به بخشی از ایده‌ها و بخش‌های تبادل شده در میان گروه‌های اجتماعی و حرفه‌ای مربوطه می‌شود؟ (Strauss and Corbin 1990, 1998; Corbin and Strauss, 1990).

کوربین متعاقباً (Corbin and Strauss, 2015) معیارهای کلی‌تری برای کیفیت در پژوهش کیفی را مطرح نمود که عبارت‌اند از:

الف) سازگاری روش شناختی: به معنای این که اگر پژوهشگر اعلام می‌نماید از روشی خاص استفاده می‌کند، آنگاه باید به صورت کامل از آن تبعیت نموده و از تمامی رویه‌های مربوطه و تعیین شده استفاده نماید و از ترکیب روش‌های کیفی متفاوتی که از لحاظ بنیان‌های فلسفی باهم متفاوت هستند، اجتناب نماید، چه در غیر این صورت احتمالاً باورپذیری روش، زیر سوال می‌رود.

ب) روشن بودن هدف مطالعه: پژوهشگر از همان ابتدای کار خود، باید مشخص نماید که آیا به دنبال توصیف است یا نظریه‌پردازی؛ چرا که درک تفاوت این دو برای پژوهشگر و نتیجه کار پژوهشی وی لازم است و ارزش کار پژوهشی (فارغ از این که کدام یک از دو رویکرد به عنوان هدف انتخاب شده باشد) مبتنی بر استحکام، عمق، کاربردپذیری و نوآوری آن است.

ج) خودآگاهی: با در نظر گرفتن این که پژوهشگر به عنوان مفسر، بخشی جدایی‌ناپذیری از فرآیند پژوهش و یافته‌های آن است، لذا آگاهی وی نسبت به سوگیری‌ها و پیش‌فرض‌هایش مهم است و در این راستا، یادداشت‌برداری پژوهشگر در رابطه با واکنش‌ها و احساسات وی در خلال فرآیندهای گردآوری و تحلیل داده‌ها می‌تواند به وی در بازشناسی این موارد کمک نماید.

د) تعلیم دیدگی برای انجام پژوهش کیفی: پژوهشگر باید تعلیم دیده باشد که چگونه پژوهش کیفی را انجام دهد و آنچه در قالب شایستگی‌ها، تجربه و منظر و همچنین گرایش‌های فلسفی در تحلیل وارد می‌نماید، تفاوت بسزایی در کیفیت یافته‌ها ایجاد می‌کنند.

ه) حساسیت به مشارکت‌کنندگان و داده‌ها: پژوهشگر باید نسبت به عنوان مورد بررسی، مشارکت‌کنندگان و پژوهش خود حساسیت داشته باشد و باید بتواند خود را در جای مشارکت‌کنندگان قرار داده و فهمی درونی از داده‌ها

⁶¹ Plausibility

⁶² Adequacy

⁶³ Empiricalgrounding

به دست آورد؛ چه در غیر این صورت، غنا و عمق داده‌ها را از دست می‌دهد. همچنین، فاصله داشتن پژوهشگر در پژوهش کیفی موجب کاهش باورپذیری آن می‌شود.

و) تمایل به سخت‌کوشی: انجام پژوهش کیفی مستلزم صرف زمان و تفکر است و لذا پژوهشگر نمی‌تواند عجلوانه عمل نماید و میان‌بری برای انجام تحلیل و کارهای لازم و یادداشت‌برداری‌ها وجود ندارد.

ز) توانایی برقراری ارتباط با خویشتن خلاق: پژوهشگر باید با خلاقیت در وجود خود ارتباط برقرار نماید و طوفان ذهنی به راه انداخته، موارد را زیرورو کند و مقایسه‌های نظری انجام دهد و امور را از منظرهای جدید مورد تفکر قرار دهد تا به جوهره و معنای آنچه مشارکت‌کنندگان می‌گویند دست یابد.

ح) آگاهی روش شناختی: پژوهشگر باید نسبت به پیامد تصمیماتی که طی فرآیند پژوهش اتخاذ می‌نماید، آگاه باشد و بتواند انتقادهای بالقوه را پیش‌بینی نموده و همچنین گردآوری داده‌ها و تحلیل آن‌ها را به نحوی انجام دهد که باورپذیری را افزایش داده و به مسائل روش‌شناختی که در خلال فرآیند پیش می‌آیند رسیدگی نماید.

ط) میل شدید به انجام پژوهش: پژوهشگر باید به خاطر ذات انجام پژوهش به آن تمایل داشته باشد و کیفیت پژوهشگرانه در وی وجود داشته باشد. کوربین، علاوه بر موارد عمومی فوق، دو فهرست از سؤالات را به‌منظور استفاده پژوهشگران و داوران برای ارزیابی سازگاری روش‌شناختی در مطالعات مبتنی بر نظریه داده بنیاد (۱۶ مورد) و برای ارزیابی کیفیت و کاربردپذیری مطالعات مبتنی بر نظریه داده بنیاد (۱۷ مورد) ارائه نموده است (Strauss, 2015) که شرح و بست آن‌ها در این مقاله نمی‌گنجد.

در رویکرد برساختگرا، چارماز چهار معیار اصلی را برای ارزیابی کیفیت پژوهش مطرح می‌نماید (Charmaz, 2006, 2014):

الف) اعتبار پذیری: که به معنای در اختیار داشتن داده‌های کافی مرتبط برای طرح سؤالات نافذ راجع به داده‌ها و انجام مقایسه‌های سیستماتیک در تمام مراحل فرآیند پژوهش و همچنین بازاندیشی پژوهشگر در تمام مراحل پژوهش نسبت به دیدگاه‌ها و اقدامات خود از طریق خودآگاهی روش‌شناختی^{۶۴} است، ب) اصالت^{۶۵}: به منزله ارائه بینشی جدید و مفهومی تازه راجع به مسئله‌ای شناخته شده و معنی‌دار بودن تحلیل داده‌ها، ج) تشدید^{۶۶}: هدف از آن نشان دادن این است که پژوهشگر مفاهیمی را ساخته است که نه تنها نمایای تجربه مشارکت‌کنندگان هستند بلکه بینشی برای دیگران هم پدید می‌آورند و به این منظور، پژوهشگر باید گردآوری داده‌های خود را به نحوی متناسب کند که تجربه مشارکت‌کنندگان را منعکس نمایند، د) فایده^{۶۷}: به‌مثابه تصریح درک مشارکت‌کنندگان نسبت به زندگی روزمره خویش و ایجاد بنیانی برای کاربردهای سیاسی و عملی و مشارکت در خلق مسیرهای پژوهشی جدید و همچنین آشکار ساختن فرآیندها و رویه‌های فراگیر است (Charmaz & Thornberg, 2020).

جدول ۲- خلاصه عناوین معیارهای کیفیت معرفی شده در سه رویکرد اصلی نظریه داده بنیاد

⁶⁴ Methodological self-consciousness

⁶⁵ Originality

⁶⁶ Resonance

⁶⁷ Usefulness

معیارهای ارزیابی کیفیت		
رویکرد بر ساخت گرا	رویکرد اشتراوس و کوربین	رویکرد کلاسیک
<ul style="list-style-type: none"> چارماز (۲۰۰۶، ۲۰۱۴) الف) اعتبار پذیری ب) اصالت ج) تشدید د) فایده 	<ul style="list-style-type: none"> اشتراوس و کوربین (۱۹۹۰، ۱۹۹۸؛ کوربین و اشتراوس، ۱۹۹۸): الف) کیفیت داده‌ها ب) قابل قبول بودن و ارزش نظریه ج) کفایت فرآیند پژوهش د) زمینه تجربی کوربین و اشتراوس (۲۰۱۵): الف) سازگاری روش شناختی ب) روشن بودن هدف مطالعه ج) خودآگاهی د) تعلیم‌دیدگی برای انجام پژوهش کیفی ه) حساسیت به مشارکت کنندگان و داده‌ها و) تمایل به سخت‌کوشی ز) برقراری ارتباط با خویشتن خلاق ح) آگاهی روش شناختی ط) میل شدید به انجام پژوهش 	<ul style="list-style-type: none"> گلیزر و اشتراوس (۱۹۶۷): اعتبار پذیری: الف) توصیف روشن و تفصیلی داده‌ها ب) ارزیابی خارجی نسبت به چگونگی استنتاج نتایج ج) گروه‌های مقایسه‌ای متعدد کاربردپذیری: الف) برازش ب) مفهوم بودن ج) عمومیت د) کنترل گلیزر (۱۹۷۸، ۱۹۹۸): الف) کارکردپذیری ب) مرتبط بودن ج) برازندگی (برازش) د) اصلاح‌پذیری

برگرفته از چارماز و ثورنبرگ (۲۰۲۰)

۵- انتخاب رویکرد مناسب

همان‌گونه که انتخاب استراتژی پژوهش در تناسب با هدف و سوال آن و همچنین سایر ملاحظات که شامل اما نه محدود به زمان، بودجه و در دسترس بودن داده‌ها هستند، صورت می‌پذیرد و برای به دست آوردن نتایج درست، حائز اهمیت‌اند، در صورت وجود رویکردهای مختلف در استراتژی پژوهشی انتخابی، برگزیدن رویکرد مناسب نیز چالشی دیگر برای پژوهشگر قلمداد می‌شود.

این چالش در مورد استراتژی پژوهش نظریه داده بنیاد مشهودتر است چرا که سه رویکرد غالب در آن (کلاسیک گلیرز، اشتراوس و کوربین و برساخت‌گرایانه چارماز) با وجود شباهت‌ها و نقاط اشتراکی که باعث شده همگی تحت عنوان یک استراتژی پژوهشی قلمداد شوند، اما از نظر بنیان‌های فلسفی، عناصر طرح پژوهش و بنیان‌های نظری و عملی با یکدیگر متفاوت هستند (Howard-Payne, 2015).

در این راستا، معیارهایی برای انتخاب رویکرد مناسب نیز توسط پژوهشگران ارائه شده است. ریگر، مهم‌ترین مسئله را تجانس بین رویکرد مورد انتخاب با دانش مورد نظر و هدف پژوهش معرفی نموده است. وی متعاقباً ملاحظه دوم را تجانس بین باورهای فلسفی پژوهشگر و مبانی فلسفی (هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی) رویکرد مورد نظر می‌داند که این ملاحظه برای انتخاب رویکرد مناسب، مستلزم بازاندیشی پژوهشگر است.

همچنین، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، تفاوت در بنیان‌های فلسفی موجب تفاوت‌های عملیاتی (از نقش پژوهشگر گرفته تا نحوه تجزیه و تحلیل داده‌ها و نظریه‌پردازی) می‌شوند که لازم است پژوهشگر به آن‌ها توجه نموده و بر اساس درک این تفاوت‌ها، رویکرد مورد نظر خود را انتخاب نماید و پژوهش را به انجام رساند.

در نهایت، وی ملاحظات عمل‌گرایانه در روش‌شناسی‌ها را نیز معیار انتخاب قلمداد می‌کند. برای مثال، رویه تحلیلی در رویکرد اشتراوس و کوربین مشخص‌تر بوده و همچنین وجود ابزارهایی مثل پارادایم کدگذاری و ماتریس شرایط^{۶۸} در این رویکرد فرآیند تحلیل را تسهیل می‌نماید؛ اما از طرف دیگر، در صورتی که داده‌ها با این ابزارها تناسب نداشته باشند، خود موجب طاقت‌فرسایی می‌شوند و از این جهت است که انعطاف متصوره در رویکردهای کلاسیک و برساخت‌گرا، آزادی عمل بیشتری را برای پژوهشگر فراهم می‌آورد (Rieger, 2019).

سینگ و استفان نیز بیان نموده‌اند که هر یک از رویکردهای سه‌گانه اصلی در نظریه داده بنیاد، برای برخی حوزه‌ها و بافت‌های زمینه‌ای مناسب‌تر هستند و بدین منظور پنج عامل را معرفی نموده‌اند که پژوهشگر را در انتخاب رویکرد، تحت تأثیر قرار می‌دهند.

این موارد شامل عوامل فلسفی، تمرکز، بافت زمینه‌ای، سبک تحلیلی و کاربردپذیری، در جدول زیر معرفی شده‌اند (Singh & Estefan, 2018):

⁶⁸Conditional Matrix

جدول ۳- ملاحظاتی برای انتخاب رویکرد مناسب در نظریه داده بنیاد

معیار	رویکرد کلاسیک گلنزر	رویکرد اشتراوس و کوربین	رویکرد برساخت‌گرای چارماز
فلسفی	تأثیر و ارزش‌های پژوهشگر انکار می‌شوند و پژوهشگر عینی‌گرا باقی می‌ماند.	تأثیر و ارزش‌های پژوهشگر تصدیق می‌شوند. پژوهشگر با داده‌ها و تحلیل فاصله خود را حفظ می‌کند.	تأثیر و ارزش‌های پژوهشگر مورد اذعان هستند. پژوهشگر شدیداً دخیل و درگیر می‌شود.
تمرکز	نظریه‌ای داده بنیاد تدوین می‌شود که دال بر تمامی داده‌ها باشد.	نظریه داده بنیاد، به‌صورت سازمان‌یافته و مفصل تدوین می‌شود.	تفهیمی نظری از تجارب و تفسیرهای افراد ساخته می‌شود.
بافت زمینه‌ای پژوهش	گفتمان پژوهشگرانه را نادیده می‌گیرد و به دنبال داده‌های مستقل از بافت زمینه‌ای است تا نتایج را به محتوایی وسیع‌تر تعمیم دهد.	گفتمانی انتخابی تا پژوهشگرانه دارد و به دنبال مسائل محلی برای تعمیم به بافت زمینه‌ای وسیع‌تر است.	به گفتمان پژوهشگرانه پرداخته می‌شود و به دنبال بررسی مسائل محلی برای بافتی محلی است.
سبک تحلیلی	رویکرد منفعلانه نسبت به داده‌های در حال ظهور؛ مقایسه مداوم برای یافتن مقوله اصلی؛ استفاده از رویکرد استقرایی.	تحلیل خرد اقدام‌محور از طریق رویه‌های ساختارمند؛ مقایسه مداوم برای یافتن مقوله اصلی؛ استفاده از رویکردهای استقرایی و قیاسی.	به‌کارگیری تفسیر خلاقانه پژوهشگر به‌صورتی فعال؛ مقایسه مداوم برای مقوله‌های مرتبط؛ استفاده از رویکرد-های استقرایی، قیاسی و استفهامی.
کاربردپذیری	مناسب برای تدوین نظریه-ای وسیع‌تر میان حوزه‌های ماهوی؛ تدوین نظریه‌ای که برای حوزه‌های مورد علاقه کاربرد داشته باشد ممکن است سال‌ها طول بکشد.	مناسب برای تدوین نظریه‌ای که دال بر گستره وسیعی از متغیرها باشد تا قوت پیش‌بینی‌پذیری و تعمیم نظریه را افزایش دهد. رویکرد تجویزی ممکن است منجر به تشریح ظاهری متغیرها شود.	مناسب برای تدوین نظریه‌ای که گسترش و عمق کامل پدیده در بافت زمینه‌ای محلی آن بررسی شود. ممکن است امکان تعمیم آن به خارج از بافت زمینه‌ای مبدأ، میسر نباشد.

منبع: سینگ و استفان (۲۰۱۸)

۶- بحث و نتیجه‌گیری

نظریه داده بنیاد به‌عنوان یک استراتژی پژوهشی، به‌صورت روزافزون در علوم اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این میان، با توجه به رویکردهای مختلفی که از بدو معرفی این روش تاکنون تکامل یافته‌اند، فهم مبانی و هدف هر رویکرد و لذا درک وجوه اشتراک و افتراق این رویکردها جهت انتخاب رویکرد مناسب برای پژوهشگر و به کار بستن صحیح آن، حائز اهمیت است تا نتیجه پژوهش، مشارکت ارزشمندی در بدنه دانش داشته باشد. نهایتاً، کوربین به زیبایی بیان می‌نماید که اهمیت روش منوط به رویکردی که پژوهشگر انتخاب کرده نیست، بلکه کیفیت یافته‌های پژوهش که حاصل از رویکرد انتخابی هستند، حائز اهمیت است (Corbin, 2021).

لذا، به‌منظور انجام یک پژوهش پرکیفیت با استفاده از نظریه داده بنیاد، درک این استراتژی پژوهش و رویکردهای آن امری ضروری است. در این مقاله ابتدا رویکردهای مختلفی که در سیر تکامل نظریه داده بنیاد از بدو معرفی آن عرضه شده‌اند معرفی گردید و در ادامه با توجه به سه رویکرد اصلی این استراتژی که بیشتر مورد استفاده پژوهشگران بوده‌اند (رویکرد کلاسیک گلیزر، رویکرد اشتراوس و کوربین و رویکرد برساخت‌گرایانه چارماز)، وجوه اشتراک آن‌ها تبیین شد در این راستا، با توجه به اهمیت ویژه‌ای که داده‌ها به‌عنوان بنیان نظریه در این استراتژی دارند و تداوم نمونه‌گیری در فرآیند پژوهش، به‌صورت ویژه به این موضوع پرداخته شد و نمونه‌گیری نظری که روش نمونه‌گیری مورد وفاق در هر سه رویکرد اصلی است، تشریح گردید؛ اما آنچه معمولاً در انجام پژوهش‌هایی که با استفاده استراتژی داده بنیاد صورت می‌پذیرند ایجاد مسئله می‌کند، عدم درک الزامات رویکرد مورد استفاده است.

برای پرداختن به این مهم، در مقاله حاضر وجوه افتراق سه رویکرد اصلی فوق‌الذکر مورد تدقیق قرار گرفتند. مهم‌ترین وجه افتراق بین این رویکردها که خود زمینه‌ساز تفاوت‌های دیگر شده است، تفاوت در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی است که بالاخص در فرآیند این رویکردها متبلور می‌شود. با این بینش و درک تفاوت فلسفی است که پژوهشگر می‌تواند آنچه مبانی فلسفی در سایر رئوس انجام پژوهش اقتضاء می‌کنند را درک نماید و پس از آن است که پژوهشگر واقعاً می‌تواند رویکرد مناسب را انتخاب نموده و رویکرد منتخب خود را به درستی به کارگیرد. به عبارتی، بازاندیشی پژوهشگری که قصد دارد با استراتژی داده بنیاد به انجام پژوهش بپردازد، قبل از ورود به میدان، در انتخاب رویکرد و فهم آن و در تعامل با مورد پژوهش آغاز می‌شود.

به منظور نتیجه‌گیری از مباحث مطرح شده در بنیان‌های فلسفی رویکردهای استراتژی نظریه داده بنیاد، ابتدا به هستی‌شناسی می‌پردازیم و طیف آن را در دو سر حد عینی‌گرایی و ذهنی‌گرایی در نظر می‌گیریم. عینی‌گرایی در جهان‌بینی، فرض را بر این می‌گذارد که واقعیت طبیعی و اجتماعی، وجودی مجزا پیش از شناخت انسانی دارند، در حالی که جهان‌بینی ذهنی‌گرا فرض را بر آن می‌گذارد که آنچه به عنوان واقعیت در نظر می‌گیریم، نتیجه فرآیندهای شناختی بشر است (Johnson & Duberley, 2000).

اگر مفروضات هستی‌شناسی رویکردهای نظریه داده بنیاد را با این طیف ادغام نماییم، استنتاج می‌شود که رویکرد کلاسیک که بیشتر بر واقع‌گرایی و به نظر برخی دیگر نزدیک به واقع‌گرای انتقادی است، از نظر هستی‌شناسی، عینی‌گرا است. هستی‌شناسی رویکرد اولیه اشتراوس و کوربین، منطبق با واقع‌گرایی و بیشتر نزدیک به واقع‌گرایی انتقادی است. اگرچه سیر تکامل این رویکرد در نهایت امکان حصول عینی‌گرایی را نفی نموده و به نظر برخی پژوهشگران، با

میل تفسیری، بیشتر به سوی برساخت‌گرایی که هستی‌شناسی آن نسبی‌گرا است حرکت نموده و لذا طیف آن به ذهنی‌گرایی هم می‌رسد. رویکرد برساخت‌گرای نظریه داده بنیاد، مشخصاً هستی‌شناسی نسبی‌گرا دارد و این نسبی‌گرایی منجر به ذهنی‌گرایی در هستی‌شناسی آن است (شکل ۱).

سپس دو سر حد واقع‌گرایی و ذهنی‌گرایی در معرفت‌شناسی را در نظر می‌گیریم. عینی‌گرایی در معرفت‌شناسی، دسترسی عینی به دنیای بیرونی را میسر می‌داند، در حالی که معرفت‌شناسی ذهنی‌گرا آن را نفی نموده (Johnson & Duberley, 2000) و خنثی بودن پژوهشگر را نمی‌پذیرد.

از ترکیب طیف معرفت‌شناسی با رویکردهای نظریه داده بنیاد، استنتاج می‌شود که تأکید بر ثنویت‌گرایی در رویکرد کلاسیک، حاکی از واقع‌گرا بودن معرفت‌شناسی آن است. رویکرد اشتراوس و کوربین، اگرچه به تأثیر ذهنیت پژوهشگر اذعان می‌نماید اما به واسطه تلاش برای اجتناب از سوگیری، در حفظ عینی‌گرایی کوشش نموده است. لیکن در نسخه‌های بعدی، از این عینی‌گرایی فاصله گرفته است. در مقابل، رویکرد برساخت‌گرایانه چارماز به ساخته شدن دانش طی تعامل پژوهشگر اذعان می‌نماید و لذا یافته‌های برساخته و ماهیت مبادله‌ای آن، حاکی از معرفت‌شناسی ذهنی‌گرا است (شکل ۲).

استقرار هر یک از رویکردهای نظریه داده بنیاد در فضای هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی است که تفاوت آن‌ها در نقش پژوهشگر را اقتضاء می‌کند. پژوهشگر در رویکرد کلاسیک، مشاهده‌کننده‌ای مستقل است. رویکرد اشتراوس کوربین که ابتدا بر معرفت‌شناسی عینی‌گرا نظر داشته، ضمن اذعان به ذهن پژوهشگر او را به صورت یک مشاهده‌گر می‌خواسته اما در سیر تکامل خود، دستخوش تعدیل شده و پژوهشگر را به‌مثابه تفسیرکننده در نظر می‌گیرد. این در حالی است که رویکرد برساخت‌گرا، به واسطه معرفت‌شناسی ذهنی‌گرای خود، نقشی کاملاً فعال برای پژوهشگر متصور است و او را خلق‌کننده مشترک معرفت می‌داند (شکل ۳).

جایگاه مرور ادبیات در سه رویکرد مذکور، تحت تأثیر نقش پژوهشگر قرار دارد. در رویکرد کلاسیک، بر اساس ثنویت مورد نظر و اجتناب از سوگیری پژوهشگر، مرور ادبیات به آخرین مرحله پژوهش موقوف می‌شود. در مقابل، مرور ادبیات در رویکرد اشتراوس و کوربین از ابتدا و جهت ایجاد دانش پیشین و سپس تداوم آن در تمام مراحل توصیه شده است که با طیف تحول نقش پژوهشگر در این رویکرد، هم‌نواپی دارد.

رویکرد برساخت‌گرای چارماز، اگرچه مرور ادبی از ابتدای کار و تداوم آن در تمام مراحل را مفید قلمداد شده، اما مرور جامع ادبی در مرحله پایانی را مورد تأکید قرار می‌دهد. به همین ترتیب، سوال پژوهش در این رویکردها نیز متأثر از دو مورد قبلی است. رویکرد کلاسیک وجود سوال پیشین را نهی می‌نماید و معتقد است ظهور سؤالات در خلال انجام فرآیند پژوهش صورت می‌پذیرد.

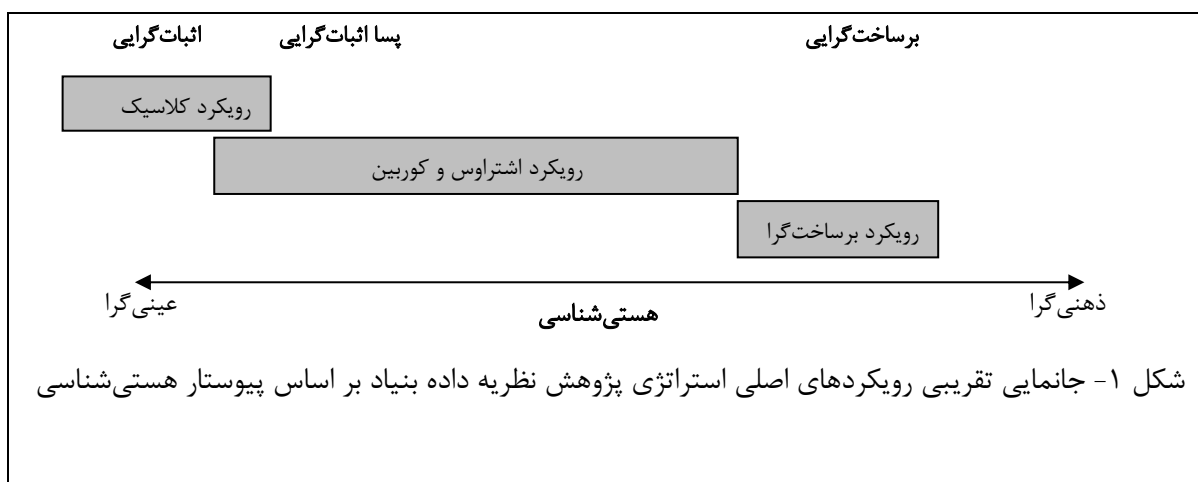
دو رویکرد اشتراوس و کوربین و برساخت‌گرایانه چارماز، با سوال ابتدایی که ناشی از مرور ادبی است وارد میدان می‌شوند و البته بدیهی است که این دو رویکرد هم‌قائل به تکامل و تمرکز یافتن سؤالات پژوهش در خلال فرآیند گردآوری و تحلیل داده‌ها هستند، اما رویکرد برساخت‌گرایانه چارماز، دیدگاهی منعطف‌تر و البته محلی‌تر نسبت به سؤالات دارد. هر یک از این سه رویکرد نیز بر اساس مفاهیم مفروض خود، روندی را برای تحلیل داده‌ها دارند که البته ضمن وجود وجوه مشترکی مانند تکیه بر داده‌ها، فرآیند نمونه‌گیری نظری و یادداشت‌برداری و مقایسه مداوم در آن‌ها،

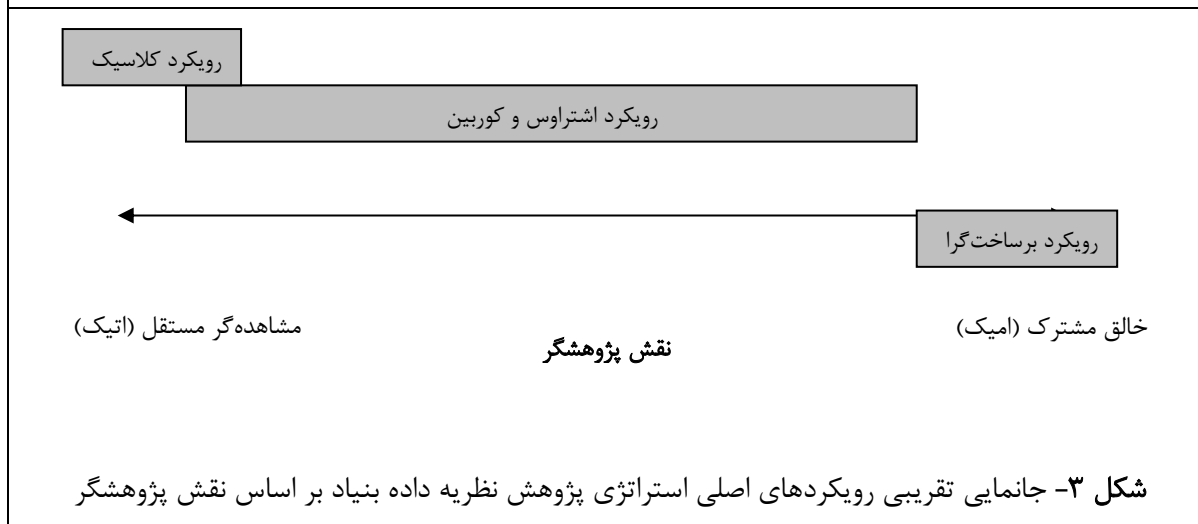
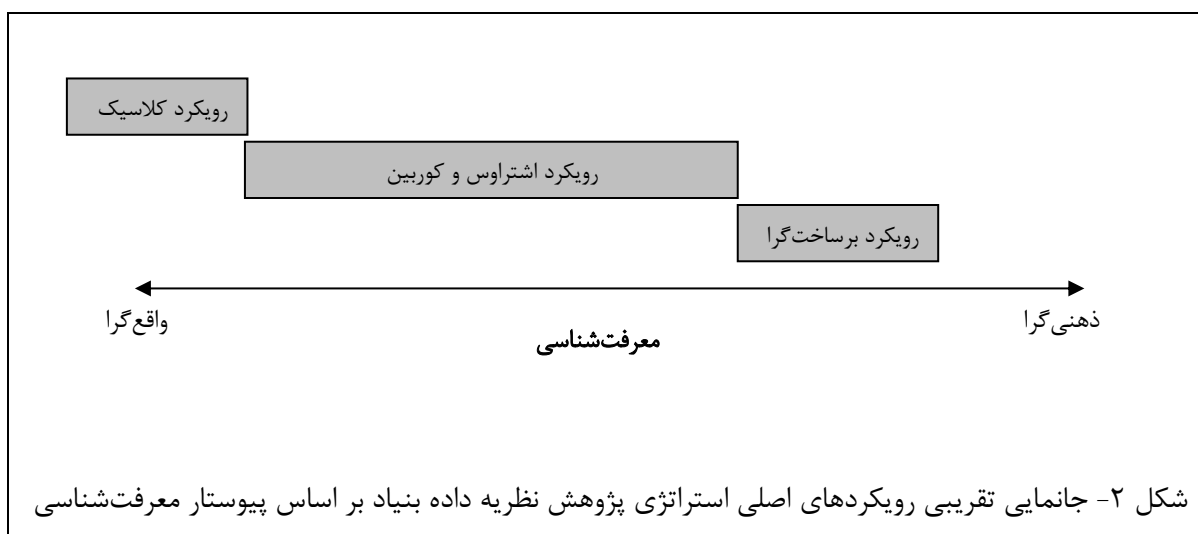
در نهایت هدف و منظور آن‌ها از نظریه‌ای که تولید می‌نمایند، تفاوت‌هایی دارند. در رویکرد کلاسیک گلیزر، نظریه‌ای عینی از داده‌ها حول یک مقوله اصلی ظهور می‌یابد.

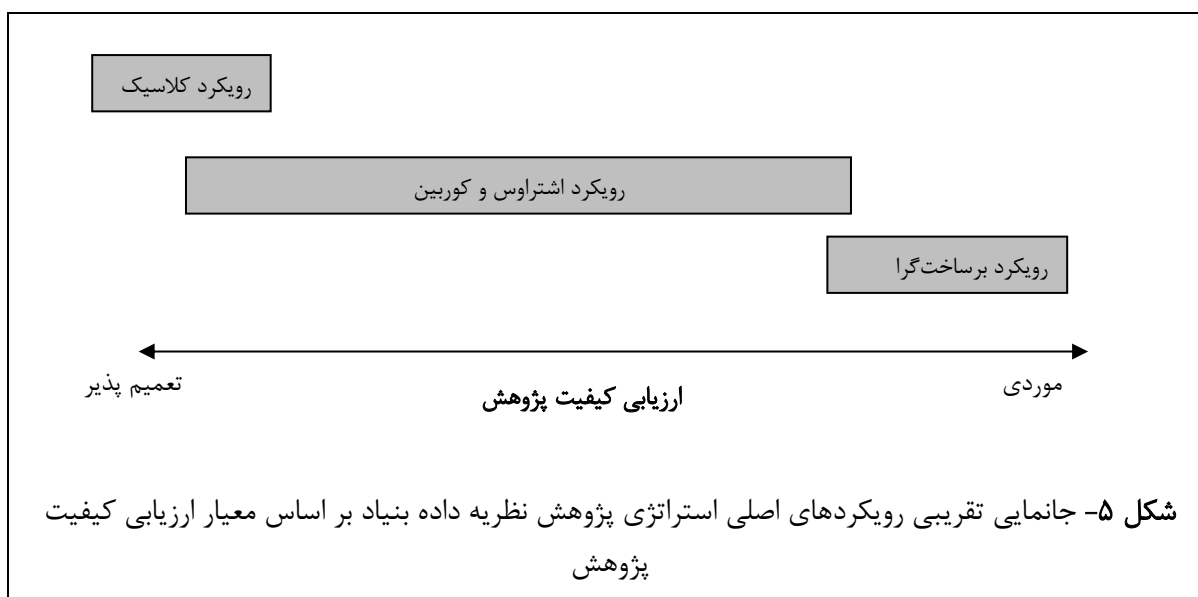
در رویکرد اشتراوس و کوربین پس از طی یک فرآیند سیستماتیک، نظریه حول یک مقوله اصلی تدوین می‌شود که پدیده مورد مطالعه را تبیین می‌نماید. تحول این رویکرد موجب شده است که در نسخه‌های بعدی، نظریه حاصله به‌عنوان یکی از تفسیرهای ممکن انگاشته شود و موضع عینی‌گرایی در آن کمرنگ شود. در مقابل، نکته حائز اهمیت در رویکرد برساخت‌گرایانه چارماز این است که نتیجه فرآیند تحلیل در این رویکرد لزوماً نظریه‌سازی حول یک مقوله نیست و نتیجه می‌تواند شامل چندین مقوله به‌عنوان تفهیمی تفسیری و تصویری محلی از واقعیت باشد که به صورت مشترک توسط پژوهشگر ساخته می‌شود (شکل ۴).

معیارهایی که برای ارزیابی کیفیت در این سه رویکرد معرفی شده‌اند نیز از تأثیر و تأثیری که در موارد پیشین تشریح شدند، مستثنی نیستند. رویکرد کلاسیک ابتدا دو معیار باورپذیری و کاربردپذیری پژوهش را معرفی نموده است که بالاخص در مورد دوم، هم‌راستا با دیدگاه عینی‌گراست و همچنین، مصادیق تعمیم‌پذیری را دنبال می‌نماید. گلیزر اگرچه متعاقباً معیارهای کیفیت رویکرد کلاسیک را دستخوش تغییراتی قرار داد اما معیار برازش و کارکردپذیر بودن در حوزه ماهوی را حفظ نمود. معیارهای معرفی شده اشتراوس و کوربین ماهیتی عمومی از کیفیت پژوهش دارند و بیشتر بر باورپذیری تأکید می‌نمایند.

اگرچه در نسخه‌های بعدی، کوربین این معیارهای عمومی را با توجه ویژه به نقش پژوهشگر بسط داد که هم‌راستا با روند تکاملی این رویکرد است. معیارهای کیفیتی که توسط چارماز برای رویکرد برساخت‌گرایانه معرفی شده‌اند ضمن تأکید بر باورپذیری و فایده به‌مثابه کاربردپذیری، به صورت بدیهی با مبانی برساختی و نقش پژوهشگر، هم‌راستایی دارند. به طور کلی، معیارهایی که برای کیفیت در هر سه رویکرد تا حدودی اشتراک دارند، شامل باورپذیر بودن و کاربردپذیر بودن است. اگرچه، تفسیر هر یک از این معیارها و حوزه تأثیر آن‌ها بالاخص در مورد کاربردپذیری بر اساس مبانی هر یک متفاوت است (شکل ۵).







همان‌طوری که ملاحظه شد، هر رویکرد در تعقیب تفاوت‌های فلسفی، تفاوت‌های نظری و عملی دیگری را به همراه داشت. حتی رویکرد اشتراوس و کوربین روندی تحولی را سپری نموده است؛ بنابراین، توجه به این موارد و تبعیت از آنچه اقتضاء می‌کنند، برای انجام پژوهشی که از کیفیت لازم برخوردار باشد، نقشی زیربنایی دارد. خلاصه‌ای از وجوه افتراق سه رویکرد کلاسیک، اشتراوس و کوربین و برساخت‌گرا در جدول ۴ ارائه شده‌اند.

جدول ۴- خلاصه وجوه افتراق سه رویکرد اصلی در استراتژی پژوهش نظریه داده بنیاد

رویکردها	هستی-شناسی	معرفت-شناسی	نقش پژوهشگر	جایگاه مرور ادبیات	سوال پژوهش	نتیجه تحلیل داده‌ها	ارزیابی کیفیت پژوهش
کلاسیک (گلیزر)	واقع‌گرا (عینی)	ثنویت‌گرا (عینی)	مشاهده-کننده مستقل	مرور تنها در آخرین مرحله	ورود به میدان با دید کلی ولی بدون سوال اولیه	نظریه‌ای عینی و ظهور یابنده، حول یک مقوله اصلی	باورپذیر بودن و کاربرد قابل تعمیم
اشتراوس و کوربین	واقع‌گرای-انتقادی تا نسبی-گرایی (عینی) تعدیل یافته	ثنویت‌گرای تعدیل شده تا مبادله‌گرا (عینی-ذهنی)	مشاهده-کننده تا تفسیرگر	مرور پیش از آغاز تا انتها	ورود به میدان با سوال اولیه	نظریه حول یک مقوله اصلی به‌عنوان تبیین پدیده تا یکی از تفاسیر ممکن	باورپذیر بودن و کاربردپذیری ضمن ادعان به نقش تفسیری پژوهشگر
برساخت‌گرا (چارماز)	نسبی‌گرا (ذهنی)	مبادله‌گرا (ذهنی)	خلق‌کننده مشترک	مرور از ابتدا تا انتها با تأکید بر مرور جامع در آخرین مرحله	ورود به میدان با سوال اولیه	نظریه به عنوان تصویری محلی از واقعیت / می‌تواند شامل مجموعه‌ای از مقوله‌ها باشد	باورپذیر بودن و کاربردپذیری در حوزه محلی با تأکید بر نقش برساختی پژوهشگر

در نهایت، از آنجا که رویکردهای متفاوتی از استراتژی پژوهش نظریه داده بنیاد نشأت گرفته‌اند، پژوهشگری که می‌خواهد از این استراتژی استفاده نماید، می‌بایست یکی از رویکردها را برگزیند. در این مقاله به برخی معیارهای معرفی شده برای انتخاب رویکرد مناسب نیز اشاره شد اما در نهایت، ارکان اصلی قابل ملاحظه، همان وجوه افتراقی است که باید به خوبی درک و تناسب آن‌ها با پژوهش و پژوهشگر ارزیابی شود. فهم ناشی از بررسی وجوه اشتراک و افتراق به پژوهشگر کمک می‌نماید تا مناسب‌ترین انتخاب را صورت دهد و مهم‌تر آنکه بتواند انتخاب خود را توجیه

نماید و با تبعیت از رویه و الزامات پیش‌فرض رویکرد منتخب، بتواند به درستی رویکرد مورد نظر را به اجرا درآورد و پژوهشی که انجام می‌دهد از کیفیت لازم برخوردار بوده و معرفتی را به بدنه دانش اضافه نماید.

۷- منابع

1. Aldiabat, K. M. & Navenec, L. (2011). Philosophical roots of classical grounded theory: Its foundations in symbolic interactionism. *The Qualitative Report*, 16(4), 1063- 1080.
2. Baszanger, I. (1998). The Work Sites of an American Interactionist: Anselm L. Strauss, 1917-1996. *Symbolic Interaction*, 21(4), 353-377. doi:10.1525/si.1998.21.4.353
3. Birks, M. & Mills, J. (2012). *Grounded theory: A practical guide*. London: Sage.
4. Blumer, H. (1986). *Symbolic interactionism*. Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall.
5. Bowers, B. J. & Schatzman, L. (2021). Dimensional analysis. In *Developing grounded theory* (pp. 111-129). Routledge.
6. Bowers, B. & Schatzman, L. (2009). Dimensional analysis. In J. M. Morse, P. N. Stern, J. Corbin, B. Bowers, K. Charmaz, & A. E. Clarke (Eds.), *Developing grounded theory: The second generation* (pp. 86-126). Walnut Creek, CA: Left Coast Press.
7. Breckenridge, J. (2014). *Doing classic grounded theory: the data analysis process*. In *SAGE Research Methods Cases*. SAGE Publications.
8. Bryant, A. & Charmaz, K. (2007c). Grounded theory in historical perspective: An epistemological account. In A. Bryant, & K. Charmaz (Eds.), *The SAGE handbook of grounded theory* (pp.31-57). Thousand Oaks, CA: SAGE Publications.
9. Charmaz, K. (2000). Grounded theory: Objectivist and constructivist methods. In N. K. Denzin, & Y. S. Lincoln (Eds.), *Handbook of qualitative research* (2nd ed. pp. 509-536). Thousand Oaks, CA: SAGE Publications.
10. Charmaz, K. (2006). *Constructing grounded theory*. London: Sage Publications.
11. Charmaz, K. (2008a). The legacy of Anselm Strauss in constructivist grounded theory. In N. K. Denzin, J. Salvo, & M. Washington (Eds.), *Studies in symbolic interaction* (Vol. 32, pp. 127-141). Bingley, UK: Emerald Group.
12. Charmaz, K. (2008b). *Constructing grounded theory*. In J. A. Holstein & J. F. Gubrium (Eds.), *Handbook of Constructionist research*. New York: The Guilford Press.
13. Charmaz, K. (2009). Shifting grounds: Constructivist grounded theory. In J. Morse, P. N. Stern, J. Corbin, B. Bowers, K. Charmaz, & A. Clarke (Eds.), *Developing grounded theory: The second generation* (pp. 127-193). Walnut Creek, CA: Left Coast Press.
14. Charmaz, K. (2014). *Constructing grounded theory* (2nd ed). Thousand Oaks, CA: SAGE Publications.
15. Charmaz, (2017a) Constructivist grounded theory, *The Journal of Positive Psychology*, 12:3, 299-300, DOI: 10.1080/17439760.2016.1262612.
16. Charmaz, K. (2017b). Special Invited Paper. *International Journal of Qualitative Methods*, 16(1), 160940691771935. doi:10.1177/1609406917719350

17. Charmaz, K. (2017c). Special invited paper: Continuities, contradictions, and critical inquiry in grounded theory. *International Journal of Qualitative Methods*, 16, 1–8.
18. Charmaz, K. (2020). Grounded theory: Main characteristics. *Qualitative Analysis: Eight Approaches for the Social Sciences*, 195-222.
19. Charmaz, K. (2021). The Genesis, Grounds, and Growth of Constructivist Grounded Theory. In *Developing Grounded Theory* (pp. 153-187). Routledge.
20. Charmaz, K. & Thornberg, R. (2020). The pursuit of quality in grounded theory. *Qualitative Research in Psychology*, 1-23.
21. Clarke, A. E. (2005). *Situational analysis*. Thousand Oaks, CA: SAGE Publications.
22. Clarke, A. E. (2009). From grounded theory to situational analysis: What's new? Why? How? In J. Morse, P. N. Stern, J. Corbin, B. Bowers, K. Charmaz, & A. Clarke (Eds.), *Developing grounded theory: The second generation* (pp. 194–235). Walnut Creek, CA: Left Coast Press.
23. Clarke, A. E. (2021). From grounded theory to situational analysis: What's new? Why? How? In *Developing Grounded Theory* (pp. 223-266). Routledge.
24. Conlon, C. (2020). 11 Sampling and conceptualisation in grounded theory. *Qualitative Analysis: Eight Approaches for the Social Sciences*.
25. Corbin, J. (1998). Alternative interpretations: Valid or not? *Theory and Psychology*, 8(1), 121–128.
26. Corbin, J. (2021). Strauss's Grounded Theory. In *Developing Grounded Theory* (pp. 25-44). Routledge.
27. Corbin, J. and A. Strauss. 1990. Grounded theory research: Procedures, canons, and evaluative criteria. *Qualitative Sociology* 13 (1):3–21.
28. Corbin, J. & Strauss, A. L. (2008). *Basics of qualitative research* (3rd ed). Thousand Oaks, CA: SAGE Publications.
29. Corbin, J. & Strauss, A. (2015). *Basics of qualitative research* (4th ed). California: Sage Publications.
30. Evans, G. L. (2013). A novice researcher's first walk through the maze of grounded theory: Rationalization for classic grounded theory. *Grounded Theory Review*, 12(1).
31. Frost, N. Nolas, S. M. Brooks-Gordon, B. Esin, C. Holt, A. Mehdizadeh, L. & Shinebourne, P. (2010). Pluralism in qualitative research: The impact of different researchers and qualitative approaches on the analysis of qualitative data. *Qualitative research*, 10(4), 441-460.
32. Glaser, B. G. (1978). *Theoretical sensitivity: Advances in the methodology of grounded theory*. Mill Valey, CA: Sociology Press.
33. Glaser, B. G. (1992). *Basics of grounded theory analysis: Emergence vs. forcing*. Mill Valey, CA: Sociology Press.
34. Glaser, B. G. (1998). *Doing grounded theory: Issues and discussions*. Mill Valey, CA: Sociology Press.

35. Glaser, B. G. (2001). *The grounded theory perspective: Conceptualization contrasted with description*. Mill Valley, CA: Sociology Press.
36. Glaser, B. G. (2002). *Constructivist grounded theory?* Paper presented at the Forum Qualitative Sozialforschung/ Forum: Qualitative Social Research.
37. Glaser, B. G. (2003). *The grounded theory perspective II: Description's remodeling of grounded theory*. Mill Valley, CA: Sociology Press.
38. Glaser, B. G. (2005). *The grounded theory perspective III: Theoretical coding*. Mill Valley, CA: Sociology Press.
39. Glaser, B. G. & Holton, J. (2004). *Remodeling grounded theory*. Paper presented at the Forum Qualitative Sozialforschung/Forum: Qualitative Social Research.
40. Glaser, B. G. & Holton, J. (2007). *Remodeling grounded theory* [Supplemental material]. *Historical Social Research*, 19, 47–68.
41. Glaser, B. G. & Strauss, A. L. (1967). *The discovery of grounded theory: Strategies for qualitative research*. Chicago: Transaction.
42. Greckhamer, T. & Koro-Ljungberg, M. (2005). *The erosion of a method: Examples from grounded theory*. *International Journal of Qualitative Studies in Education*, 18(6), 729–750.
43. Hadley, G. (2019). *Critical grounded theory*. *The Sage handbook of current developments in grounded theory*, 564-592.
44. Hallberg, L. R.M. (2006). *The “core category” of grounded theory: Making constant comparisons*. *International Journal of Qualitative Studies on Health and Well-Being*, 1(3), 141–148.
45. Hall, H. Griffiths, D. & McKenna, L. (2013). *From Darwin to constructivism: The evolution of grounded theory*. *Nurse Researcher*, 20(3).
46. Harling, M. R. & Turner, W. (2012). *Student nurses' attitudes to illicit drugs: A grounded theory study*. *Nurse Education Today*, 32(3), 235–240.
47. Heath, H. & Cowley, S. (2004). *Developing a grounded theory approach: A comparison of Glaser and Strauss*. *International Journal of Nursing Studies*, 41(2), 141–150.
48. Holton, J. (2010). *The coding process and its challenges*. *The Grounded Theory Review*, 9(1), 21-40.
49. Howard-Payne, L. (2015). *Glaser or Strauss? Considerations for selecting a grounded theory study*. *South African Journal of Psychology*, 46(1), 50–62.
50. Johnson, P. & Duberley, J. (2000). *Understanding management research: An introduction to epistemology*. Sage.
51. Kelle, U. (2019). *The status of theories and models in grounded theory*. *The Sage handbook of current developments in grounded theory*, 68-88.
52. Kempster, S. & Parry, K. (2011). *Grounded theory and leadership research: A critical realist perspective*. *The Leadership Quarterly*, 22, 106–120.

53. Kempster, S. & Parry, K. (2014). Critical realism and grounded theory. In P. K. Edwards, J. O'Mahoney, & S. Vincent (Eds.), *Studying organizations using critical realism: A practical guide* (pp.86–108). Oxford, England: Oxford University Press.
54. Kenny, M. & Fourie, R. (2015). Contrasting classic, Straussian, and constructivist grounded theory: methodological and philosophical conflicts. *The Qualitative Report*, 20(8), 1270-1289.
55. Lee, F. S. (2016). Critical realism, method of grounded theory, and theory construction. In F. S. Lee & B. Cronin (Eds.), *Handbook of research methods and applications in heterodox economics* (pp.35–53). Cheltenham, England: Edward Elgar.
56. Lomborg, K. & Kirkevold, M. (2003). Truth and validity in grounded theory— A reconsidered realist interpretation of the criteria: Fit, work, relevance and modifiability. *Nursing Philosophy*, 4(3), 189–200.
57. Martin, V. B. Scott, C. Brennen, B. & Durham, M. G. (2018). What Is Grounded Theory Good For? *Journalism & Mass Communication Quarterly*, 95(1), 11-22.
58. Mills, J. Bonner, A. & Francis, K. (2006). The development of constructivist grounded theory. *International Journal of Qualitative Methods*, 5(1), 25–35.
59. Morse, J. M. (2010). Sampling in grounded theory. *The SAGE handbook of grounded theory*, 229-244.
60. Morse, J. M. Bowers, B. J. Clarke, A. E. Charmaz, K. Corbin, J. & Porr, C. J. (2021). The Challenges to and Future (s) of Grounded Theory. In *Developing Grounded Theory* (pp. 289-320). Routledge.
61. Morse, J. M. & Clark, L. (2019). The nuances of grounded theory sampling and the pivotal role of theoretical sampling. *The SAGE handbook of current developments in grounded theory*, 145-166.
62. Mruck, K. & Mey, G. (2007). Grounded theory and reflexivity. In A. Bryant, & K. Charmaz (Eds.), *The SAGE handbook of grounded theory* (pp. 515–538).
63. Oliver, C. (2012). Critical realist grounded theory: A new approach for social work research. *British Journal of Social Work*, 42, 371–387. In Timonen, V. Foley, G. & Conlon, C. (2018). Challenges when using grounded theory: A pragmatic introduction to doing GT research. *International Journal of Qualitative Methods*, 17(1), 1609406918758086.
64. O'Reilly, K. Paper, D. & Marx, S. (2012). Demystifying grounded theory for business research. *Organizational Research Methods*, 15(2), 247-262.
65. Pascale, C.M. (2011). Chapter Four: Symbolic Interaction In C.M. Pascale (Ed.), *Cartographies knowledge exploring qualitative epistemologies*. United States: Sage Publications.
66. Ralph, N. Birks, M. & Chapman, Y. (2015). The methodological dynamism of grounded theory. *International Journal of Qualitative Methods*, 14(4), 1–6.
67. Rieger, K. L. (2019). Discriminating among grounded theory approaches. *Nursing Inquiry*, 26(1), e12261.

68. Singh, S. & Estefan, A. (2018). Selecting a grounded theory approach for nursing research. *Global qualitative Nursing Research*, 5, 2333393618799571
69. Strauss, A. (1987) *Qualitative Analysis for Social Scientists*. New York: Cambridge University Press.
70. Strauss, A. L. & Corbin, J. (1990). *Basics of qualitative research: Grounded theory procedures and techniques*. Thousand Oaks, CA: Sage Publications.
71. Strauss, A. L. & Corbin, J. (1994). Grounded theory methodology. In N.K. Denzin, & Y. S. Lincoln (Eds.), *Handbook of qualitative research* (pp.273–285). Thousand Oaks, CA: SAGE Publications
72. Strauss, A. L. & Corbin, J. (1998). *Basic of qualitative research: Techniques and procedures for developing grounded theory*. Thousand Oaks, CA: Sage Publications.
73. Timonen, V. Foley, G. & Conlon, C. (2018). Challenges when using grounded theory: A pragmatic introduction to doing GT research. *International Journal of Qualitative Methods*, 17(1), 1609406918758086.
74. Walker, D. & Myrick, F. (2006). Grounded theory: An exploration of process and procedure. *Qualitative Health Research*, 16(4), 547–559.
75. Wuest, J. (1995). Feminist grounded theory: An exploration of the congruency and tensions between two traditions in knowledge discovery. *Qualitative Health Research*, 5(1), 125–137.